

درآمدی بر چیستی، چرایی و چگونگی توسعه علوم اسلامی

چکیده: این مقاله در قالب سه بخش به سه مسئله اصلی پرداخته است: چیستی توسعه علوم اسلامی، چرایی و ضرورت توسعه علوم اسلامی و چگونگی توسعه علوم اسلامی. در بخش اول، برای پاسخ به پرسش اصلی نخست (چیستی توسعه علوم اسلامی)، پنج پرسش فرعی (چیستی علم؛ چیستی دین؛ گستره معرفتی دین؛ چیستی توسعه؛ چیستی توسعه علم) به بحث گذاشته شده و در نهایت، پس از ارائه چهار تلقی از علم دینی، تفسیری از توسعه علوم اسلامی ارائه شده است.

در بخش میانی، در پاسخ به پرسش اصلی دوم، با تمرکز بر دو نکته (ضرورت توسعه علوم به عنوان پیش نیاز توسعه و پیشرفت همه جوامع و تمدن‌ها با هر بینش و گرایش؛ نقش توسعه علوم اسلامی به عنوان پیش نیاز بازتولید تمدن اسلامی)، چرایی و ضرورت توسعه علوم اسلامی توضیح داده و توجیه شده است.

در بخش پایانی، در پاسخ به «چگونگی توسعه علوم اسلامی» بر پنج نکته تمرکز و تأکید شده است: ضرورت بازطراحی هندسه نیازهای صادق انسان به عنوان مهم‌ترین اصل راهنمای توسعه حقیقی علم و علوم اسلامی؛ بازخوانی و پالایش علوم متناسب با هندسه نیازهای صادق و اجتناب از هدایت جریان تولید علم در راستای نیازهای کاذب؛ نوپژوهی به منظور تلاش در راستای پاسخ به نیازها و مسائل مستحدث و نوظهور یا ارائه پاسخ‌های بهتر به نیازها و مسائل کهن؛ ضرورت طراحی و تأسیس دو سازمان حقیقی و مجازی به منظور تحقق عینی و عملیاتی کردن ایده توسعه علوم اسلامی.

روش تحقیق، عمدتاً «تحلیلی» است. یعنی ابتدا سعی شده مفاهیم کلیدی، مانند «علم» و «دین» و «توسعه»، «تحلیل» و سپس در پرتو دلایل و مستندات لازم، «توجیه» شود.

کلیدواژه‌ها: علم، دین، توسعه، اسلام.

مقدمه

هر تمدنی مبتنی بر یک زیرساخت فکری و علمی است؛ لذا هر ملتی که در «اندیشه توسعه» به سر می‌برد، نخست باید به «توسعه در اندیشه» دست یابد. «توسعه و پیشرفت علمی» یکی از جلوه‌های توسعه در اندیشه، بلکه مهم‌ترین جلوه آن است. اما یکی از مشکلات بشر در طول تاریخ، مواجهه با تلقی‌های گوناگون از «علم» و «توسعه و پیشرفت» بوده است. «دین» البته دین حق و ناب به شرطی که درست فهمیده شود در هر دو زمینه می‌تواند بهترین راهنمای انسان سرگردان و گرفتار در بازار مکاره ایسم‌های گوناگون باشد. اینک که کشور کهنسال و با سابقه ایران که روزگاران طلایه‌دار تمدن بود، پس از پشت سر گذاشتن یک دوره طولانی رکود و عقب‌ماندگی در پرتو انقلاب مقدس اسلامی دوباره به فکر توسعه و پیشرفت افتاده است، بی‌شک باید تکلیف خود را با دو مقوله «علم» و «توسعه» که در پارادایم‌های گوناگون به‌ویژه اسلام و جهان مدرن دارای معانی خاص و بسیار متفاوت هستند و نیز نقش «دین» در این میان روشن کند. به‌راستی تلقی ما، به عنوان یک انسان خردورز و آزاداندیش نه انسان از خودبیگانه سنت‌زده یا تجدیدزده، از علم چیست؟ فرق علم با شبه علم چیست؟ منظور از توسعه و پیشرفت چیست؟ چه تفاوتی میان توسعه و شبه توسعه وجود دارد؟ ما چه چیز را توسعه و پیشرفت علم می‌دانیم؟ آیا علم و توسعه می‌تواند مقید به قیودی چون دیانت و اسلامیت باشد؟ اگر «علم دینی» یا «علم اسلامی» ترکیبی موجه است، چگونه می‌توان آن را «توسعه» داد و در پرتو این «توسعه علمی» نیازهای نرم‌افزاری «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» را تأمین کرد؟ این‌ها و پرسش‌هایی از این دست، انگیزه اصلی شکل‌گیری مقاله حاضر است که در سه بخش اصلی تقدیم می‌شود: چیستی توسعه علوم اسلامی، چرایی و ضرورت توسعه علوم اسلامی و در نهایت، چگونگی توسعه علوم اسلامی؟

الف: چیستی توسعه علوم اسلامی

۱. چیستی علم

هر یک از رشته‌های علمی را می‌توان به یک ساختمان بزرگ یا یک مولکول درشت یا یک انسان تشبیه کرد. ساختمانی که از آجرهای بسیار به وجود آمده، مولکولی که از اتم‌های بسیار شکل گرفته یا انسانی که برآیند چینش خاصی از میلیاردها سلول است. هر یک از این آجرها یا اتم‌ها یا سلول‌ها

در واقع يك واحد است؛ واحدی که خود متشکل از اجزا و عناصری خاص می باشد. اجزای تشکیل دهندهٔ آجر، آب و خاک است؛ اجزای تشکیل دهندهٔ اتم، پروتون و نوترون و الکترون است؛ و اجزای اصلی تشکیل دهندهٔ سلول، هسته و سیتوپلاسم و غشا.

هر يك از رشته های علمی نیز دقیقاً همین گونه است: اولاً از تك آموزه های علمی گوناگون به وجود آمده و ثانیاً هر تك آموزه علمی، قابل تحلیل به اجزا و عناصر خاص خود است. لذا اگر بتوانیم اجزا یا عناصر تشکیل دهندهٔ يك تك آموزه علمی را مشخص کنیم، مشکل درك ماهیت و چیستی علم هموار می شود. برای شناخت اجزا و عناصر تشکیل دهندهٔ يك تك آموزه علمی، بحث خود را با طرح این پرسش آغاز می کنیم که اساساً «علم چگونه تولید می شود».

«تولید علم» سه منشأ دارد. (البته شاید بتوان با استقرا و کاوش بیشتر منشأ دیگری نیز برای آن یافت): **منشأ اول تولید علم:** «کنجکاوی». مثل پرسشی که گفته شده برای نیوتون مطرح شد: «چرا سیب به این کوچکی از درخت می افتد، اما ماه به آن بزرگی از آسمان سقوط نمی کند؟» طرح این پرسش (که ظاهراً ناشی از یک کنجکاوی ساده و علاقه شخصی نیوتن می تواند باشد) موجب تولید تئوری جاذبه شد (باربور، ۱۳۹۳، ص ۴۲).

منشأ دوم تولید علم: «نیاز». مثل این که بخشی از نیازهای بشر، نیازهای مادی (مثل خوراک و پوشاک و مسکن و غیره) است. اما نکته اینجاست که نیازهای مادی انسان بسیار متنوع و متکثر است، ولی منابعی که تاکنون شناخته و توانسته از آنها بهره برداری کند محدود است؛ لذا این سؤال برای او مطرح شده: «از این منابع محدود در راستای پاسخ به نیازهای نامحدود چگونه بهره برداری کنیم تا بتوانیم نیازهای مادی خود را تأمین کنیم؟». دانش اقتصاد اساساً بر اساس پاسخ به این پرسش کلیدی شکل گرفته و تولید شده است (عباسیان، بی تا، ص ۱۱).

منشأ سوم تولید علم: «مسائل و مشکلات». بشر در طول تاریخ با مسائل و مشکلات گوناگون، مثل بیماری، سیل، زلزله، طوفان، جنگ و اموری از این دست مواجه بوده و هست. به عنوان نمونه، امروز بشریت با مشکلی به نام سرطان و ایدز مواجه است. لذا برای او این پرسش ها مطرح شده که اساساً «سرطان و ایدز چیست؟»، «چگونه به وجود می آید؟»، «چگونه می توان آنها را درمان کرد؟» و در نهایت: «چگونه می توان از ابتلا به آنها پیشگیری نمود؟»

از تحلیل نکات پیش گفته می توان به این جمع بندی رسید که نخستین رکن یا عنصر علم «سؤال

یا پرسش» است؛ سؤال و پرسشی که برخاسته از کنجکاوی یا نیاز یا مسائل و مشکلات است. پس از شکل‌گیری رکن نخست علم، نوبت به پاسخ یا جواب می‌رسد. فردی که با یک سؤال یا پرسش به صورت جدی درگیر شده، سعی می‌کند تا پیرامون آن مسئله مطالعه کند، اطلاعات به دست آورد، فکر کند، آزمایش کند، با این و آن به بحث و گفت‌وگو بپردازد تا در نهایت به یک پاسخ مشخص و شفاف برسد. پس می‌توان گفت: رکن یا عنصر دوم علم، «پاسخ یا جواب» است. اما نکته اینجاست که هر جواب و پاسخی قابل قبول و دفاع نیست. پاسخ باید «مدلل» یا «مبرهن» یا به اصطلاح امروز «موجه» (Justified) باشد. پس رکن سوم علم، «دلیل» یا «برهان» یا «توجیه» (Justification) است.

پرسش، در معنای اصلی و حقیقی خود، حاکی از جهل بسیط است. یعنی کسی که جاهل است و علم به جهل خود دارد و نیز میل به دانایی دارد، معمولاً درباره چیزی که آگاهی ندارد، سؤال می‌کند: شهید مطهری (رض) نیز در این باره می‌فرماید:

«غریزه پرسش یکی از غرایز اولیه بشری است و نمونه رشد و اعتلای دستگاه فکر و اندیشه است. سؤال از جهلی آمیخته به علم، نادانی‌ای آمیخته به دانش پیدا می‌شود. یعنی يك مجهول در برابر بشر خودنمایی می‌کند؛ از طرفی آن مجهول را نمی‌داند؛ و از طرف دیگر می‌فهمد که مجهولی دارد. یعنی به جهل خود پی برده است؛ لهذا سؤال می‌کند. اگر آن مجهول برایش معلوم باشد سؤال نمی‌کند؛ و اگر هم آن مجهول واقعاً برایش مجهول باشد، اما خودش التفات به جهل و بی‌خبری خود نداشته باشد باز در صدد جست‌وجو و تحقیق بر نمی‌آید. پس انسان وقتی در صدد تحقیق و جست‌وجو و پرسش برمی‌آید که نداند، اما بداند که نمی‌داند. این است که دانشمندان گفته‌اند: بزرگ‌ترین امتیاز انسان نسبت به سایر جانداران آن است که جهل او بسیط است. یعنی به جهل خود می‌تواند علم و توجه داشته باشد و بداند که نمی‌داند و در نتیجه در صدد سؤال و جست‌وجو و تحقیق برآید.» (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۲۶۹)

وقتی ذهن انسان با يك پرسش درگیر شد، آن پرسش پاسخ می‌طلبد. اما چون هر پاسخی را نمی‌توان پذیرفت، لذا برای اثبات صحت یا حقانیت آن، دلیل نیز لازم است. براساس طی این فرایند سه مرحله‌ای است که يك تك آموزه علمی شکل می‌گیرد. حال اگر

پرسش دیگری رخ نماید، زمینه برای تولید و تولد تک‌آموزه علمی دیگری فراهم می‌شود. و باز اگر پرسشی دیگر مطرح شود، و در پی آن، شاهد تلاشی جدید برای رسیدن به پاسخ مدلل این پرسشی نوظهور باشیم، و آن تلاش به ثمر نشیند، در واقع شاهد ظهور تک‌آموزه علمی جدیدی خواهیم بود. حال اگر این فرایند یا چرخه سه مرحله‌ای پیوسته تکرار شود، دائماً شاهد ظهور تک‌آموزه‌های علمی دیگر خواهیم بود که پس از مدتی به صورت انبوهی از تک‌آموزه‌ها درخواهد آمد.

اما از آنجا که برخی از این تک‌آموزه‌ها ناظر به یک موضوع یا هدف خاص هستند، لذا در کنار هم قرار می‌گیرند و علم خاصی را به وجود می‌آورند و به این ترتیب، بنای با شکوه علوم گوناگون شکل می‌گیرد. پس:

۱. هر یک از رشته‌های علمی، مجموعه‌ای از تک‌آموزه‌ها یا تک‌واحدهای علم است.
۲. هر یک از این تک‌واحدها براساس منطقی خاص^۱ در کنار هم قرار گرفته و علم خاصی را به وجود آورده‌اند.

۳. هر تک‌واحد علمی از سه عنصر اصلی تحت عنوان پرسش و پاسخ و دلیل تشکیل شده است. بنابراین، هر علمی عبارت است از یک سلسله مسائل^۲ که در زمینه‌ای معین و در اطراف موضوعی معین گفت‌وگو^۳ می‌کند و بین مسائل هر علم رابطه خاصی وجود دارد که آنها را به یکدیگر پیوسته و از مسائل علوم دیگر جدا می‌سازد (مطهری، بی تا، ص ۲۹ و ۳۰).

پس پرسش یا مسئله، نخستین و بلکه مهم‌ترین رکن علم است، زیرا اگر دو عنصر جهل و میل به دانایی، خود را در قالب پرسش یا مسئله عرضه نکنند، اساساً تکاپو و جست‌وجو برای پیدا کردن پاسخ یا راه‌حل آغاز نمی‌شود و جان انسان و جامعه جاهل به نور علم روشن نمی‌گردد. و اینکه در حدیثی شریف از قول پیامبر اکرم (ص) آمده است: «العلم خزائن و مفاتیحه السؤل» (حسین بحرانی، ۱۳۴۳، ص ۴۱)، دلیلی دیگر بر صحت ادعای فوق است. یعنی علاوه بر عقل و دیدگاه شخصیت‌های برجسته علمی، نقل نیز مؤید این ادعاست.

تک‌آموزه علم → دلیل + پاسخ + پرسش

۱. این منطق خاص ممکن است مبتنی بر موضوع یا غایت باشد. بحث مفصل و مستدل در این زمینه نیاز به مجال و مقالی دیگر دارد.

۲. بی‌شک منظور استاد از مسایل، همان پرسش‌های علمی است.

۳. بی‌شک بخشی از گفت‌وگو مورد نظر شهید مطهری، همان تلاش معرفتی برای مدلل ساختن دعاوی و پاسخ‌هاست.



بنابراین، هر يك از رشته‌های علمی، مجموعه‌ای از تك آموزه‌های معرفتی است که به سبب تعلقشان به يك موضوع یا يك هدف مشترك، براساس نظمی ویژه در کنار هم قرار گرفته و دانش خاصی را به وجود آورده‌اند:

علمی خاص → (نظمی خاص) + (تك آموزه علمی شماره ۳ + تك آموزه علمی شماره ۲ + تك آموزه علمی شماره ۱)

چنین است که شهید مطهری (رض) می‌فرماید: دانش فلسفه زمانی که وارد جهان اسلام شد، حدود دویست مسئله داشت، اما اینک در پرتو تلاش معرفتی متفکران مسلمان بالغ بر هفتصد مسئله شده است (مطهری، بی‌تا، ص ۱۱). البته ناگفته پیداست که منظور این شهید بزرگوار این نیست که فلسفه در هنگامه ورود به جهان اسلام، تنها دویست پرسش بود و اینک تبدیل به هفتصد پرسش شده است، بدیهی است که مراد آن بزرگوار از هر مسئله، يك بحث علمی ویژه و مستقل با همه عناصر يك تك آموزه علمی است.

پرسش بسیار مهمی در اینجا قابل طرح است: آیا صرف وجود عناصر سه‌گانه یادشده (پرسش و پاسخ و دلیل) برای شکل‌گیری تك واحد دانش کافی است؟ اگر پاسخ مثبت باشد، لازمه اش این است که عنصر مقبولیت یا عدم مقبولیت متخصصان و صاحب‌نظران رشته‌های علمی هیچ نقشی نفاً و اثباتاً در اطلاق عنوان دانش به تك واحدهای علوم ندارد. بله، صرف وجود عناصر سه‌گانه یادشده در يك آموزه معرفتی، فارغ از مقبولیت و عدم مقبولیت متخصصان و صاحب‌نظران، کفایت می‌کند که ما آن را دانش بنامیم. حتی ممکن است خود نظریه پرداز نیز که علی القاعده یکی از متخصصان صاحب‌نظران است به دلایلی خود مشکوک باشد. اما چون به هر حال دلیل ارائه شده دست کم توجه يك متخصص یا صاحب‌نظر را به خود جلب کرده (هرچند هنوز او را قانع نکرده و به اطمینان و یقین نرسانده)، همین کفایت می‌کند تا بگوییم تك واحد علمی شکل گرفته است.

اما اگر در پاسخ به پرسش مورد بحث (یعنی نقش و جایگاه مقبولیت و پذیرش متخصصان و صاحب‌نظران يك رشته در شکل‌گیری تك واحد علم) بگوییم مقبولیت و پذیرش لازم است:

- اولاً، باید عناصر سه‌گانه تك واحد علم را به عناصر چهارگانه افزایش دهیم؛
 - ثانیاً، مشخص کنیم که این مقبولیت با چند نفر متخصص و صاحب‌نظر شکل می‌گیرد.
- به هر حال، مقبولیت را جزء عناصر تك واحد علم بدانیم یا ندانیم، سه عنصر پیشین (پرسش؛

پاسخ؛ دلیل) بی شك جزء عناصر اصلی آن هستند. اما آیا همه هوییت علم در همین سه یا چهار جزء اصلی خلاصه می شود؟ خیر. علاوه بر اجزای مذکور، که ارکان اصلی و ضروری هر علمی است، به سه عنصر دیگر می توان اشاره کرد:

۱. شرح تخصصی؛

۲. نقد تخصصی؛

۳. دفاع تخصصی (نقد تخصصی نقد تخصصی).

از آنجا که قدرت درك علمی افراد متفاوت است، ممکن است درك برخی دستاوردهای معرفتی، حتی برای بعضی متخصصان و بلکه صاحب نظران نیز مشکل باشد. در اینجاست که ضرورت عنصر جدیدی به نام شرح تخصصی مطرح می شود.

گاه مشکل در فهم و درك مطلب نیست، بلکه مشکل ناشی از خود پرسش یا پاسخ یا دلیل است. در اینجاست که پای نقد به صحنه علم باز می شود.

اما از آنجا که ممکن است اشکالات مطرح شده وارد نباشد یا به نظر طرف داران نظریه ای که مورد نقد قرار گرفته، وارد نباشد، خود صاحب نظر یا طرف داران آن نظریه قدم در میدان دفاع (یا نقد) گذاشته و اشکالات نقد و نقاط قوت موضوع مورد نقد را مشخص می کنند؛ به این ترتیب، نظریه ای را که زیر سؤال رفته بود یا به نظر می رسید ابطال شده، حیاتی دوباره می بخشند.

به عنوان مثال، در دوره مدرن اصل ضرورت دین از طریق ایجاد شك راجع به خاستگاه و کارکرد دین زیر سؤال رفت، اما با تلاش علمی و معرفتی عده ای از دانشمندان دین مدار، اینك در عصر پست مدرن، شاهد بازگشت گسترده مردم جهان به دین هستیم (هانتینگتون، ۱۳۷۸، ص ۱۵۰).

پس هر علمی دست کم و معمولاً برآیند شش عنصر است: ۱. پرسش؛ ۲. پاسخ؛ ۳. دلیل (حجت توجیه)؛ ۴. شرح تخصصی؛ ۵. نقد تخصصی؛ ۶. دفاع تخصصی (نقد تخصصی نقد تخصصی).

۲. تأملی دیگر در چیستی علم

آنچه تاکنون بیان شد، تأملاتی شکلی و صوری در چیستی علم بود. اینك لازم است تأملی در محتوا، حقیقت و لب علم داشته باشیم. علم بر دو نوع است: مفید و غیرمفید. علم مفید علمی است که پاسخگوی پرسش های برخاسته از نیازهای صادق انسان و جامعه باشد؛ علم غیرمفید آن است که پاسخگوی پرسش های برخاسته از نیازهای کاذب انسان و جامعه باشد. ملاك صدق و کذب نیازها

هم هماهنگی و عدم هماهنگی آنها با حفظ حیات و سلامت و رشد جسمی و روحی انسان است. به عنوان مثال، هوا و آب و غذا از نیازهای صادق انسان است، اما مشروبات الکلی و مواد مخدر که دارای بازار بسیار پررونقی هم در جهان است از نیازهای کاذب به شمار می‌رود. زیرا هوا و آب و غذا موجب حفظ حیات و سلامت و رشد جسمی انسان می‌شود، اما مشروبات الکلی و مواد مخدر عامل تهدید حیات و سلامت جسمی و روحی است.

البته ممکن است عده‌ای بگویند: علم در هر صورت (اعم از آن‌که در خدمت نیازهای صادق یا کاذب باشد) مفید است، زیرا علم بما هو علم در ذات خود نور و آگاهی است و چنین چیزی نمی‌تواند غیر مفید یا بد باشد. به عبارت دیگر، بد یا غیر مفید بودن وصف نوع بهره‌برداری و استفاده از علم است نه خود علم.

در پاسخ می‌توان گفت: بله، هرچند علم بما هو علم در ذات خود نور و امری مثبت است، چون انسان اغلب علم را برای خود علم نمی‌خواهد، بلکه قصد استفاده و بهره‌برداری و مشکل‌گشایی نظری یا عملی از طریق آن را دارد، لذا برخی علوم، هرچند در ذات خود به سبب نور بودن و آگاهی‌بخشی مثبت است، به علت فقدان کاربرد نظری یا عملی، نه تنها غیرمفید است، بلکه به علت ضایع کردن عمر، که مهم‌ترین سرمایه‌های انسانی است، در فهرست علوم غیرمفید قرار می‌گیرد. دقیقاً به سبب همین نکته است که از دیرباز بخشی از تلاش معرفتی دانشمندان صرف تعیین میزان ارزش و اهمیت علوم گوناگون شده است. مثلاً گفته‌اند: ارزش هر علم تابعی از متغیر ارزش موضوع آن است؛ و چون هیچ موضوعی با ارزش ترو با اهمیت تراز خداوند متعال نیست، علم توحید و خداشناسی سرآمد همه علوم است.

براساس همین نکته (یعنی امکان تقسیم علوم به مفید و غیرمفید و حتی مضر) است که امروزه در تعریف پژوهش نیز بر این نکته تکیه و تأکید می‌شود که پژوهش باید مسئله‌محور باشد. مسئله نیز به چیزی گفته می‌شود که بیانگر مشکلی از مشکلات انسان یا جامعه باشد. به عبارت دیگر، طرف‌داران این تعریف معتقدند که تعریف پژوهش باید به گونه‌ای باشد که پژوهش‌های غیرمفید تخصصاً از تعریف پژوهش خارج شوند؛ نه آنکه پژوهش را طوری تعریف کنیم که اعم از مفید و غیرمفید باشد و بعد پژوهش‌های غیرمفید را تخصیص بزنیم. اساساً واژه Problem که در فارسی به «مسئله» ترجمه شده، بیانگر همین نکته ظریف و دقیق و کاربردی است.

خلاصه آنکه در بازکاوی چپستی علم باید به يك نکته دو وجهی توجه کرد: یکی اینکه طرح هر پرسشی نباید مبنای پژوهش و کاوش هر عالمی باشد؛ و دیگر آنکه پرسش باید برخاسته از نیازی از نیازهای صادق انسان باشد. لذا تا زمانی که پرسش‌ها از بوتۀ نقد و ارزیابی به منظور هماهنگی با نیازهای صادق عبور نکنند و تأیید نشوند نباید در حوزه کاوش علمی قرار گیرند.

هرچند این نکته ممکن است در نظر برخی یا حتی همگان بسیار بدیهی به نظر آید، اما غفلت نظری یا عملی از آن موجب خسارت‌های بسیار مادی و معنوی برای جامعه بشری بوده و هست، که تعیین میزان این خسارت، خود می‌تواند موضوع چند پژوهش گسترده مستقل باشد.

بنابراین، در تکمیل بحث چپستی علم، از آنجا که به نخستین جزء یا عنصر اصلی علم، یعنی پرسش اشاره شد، اینک این نکته را نیز باید افزود که منظور از پرسشی که نخستین و مهم‌ترین رکن علم است، هر پرسشی نیست، بلکه پرسش‌هایی است که به نوعی، مستقیم یا غیرمستقیم، ناظر به یکی از نیازهای صادق انسان باشد.

۳. چپستی علوم اسلامی

بحث در باب چپستی علوم دینی عموماً، و علوم اسلامی خصوصاً، و دینی یا اسلامی کردن علوم بالخاص، یکی از مسائل بسیار مهم، ذوابعد و گسترده است که پرداختن به همه ابعاد آن در حوصله يك مقاله نمی‌گنجد تا چه رسد به بخش کوچکی از يك مقاله. لذا تنها به چند نکته اشاره خواهم کرد: **نکته اول:** برای درک چپستی علوم اسلامی ابتدا لازم است با چپستی و ماهیت دین آشنا شویم. در ماهیت و چپستی دین تعاریف بسیار ارائه شده، اما جهت رعایت اختصار، به ذکر یک تعریف مختار بسنده می‌شود:

دین مجموعه‌ای از آموزه‌های الهی مبتنی بر وحی است که از طریق انبیا برای سعادت انسان در اختیار جامعه بشری قرار گرفته است.

نکته دوم: دامنه و گستره و تنوع علوم دینی و اسلامی تابع این است که تعریف شما از دین، اقلی است یا اوسطی یا اکثری.

توضیح این که وقتی در تعریف دین گفته می‌شود: دین مجموعه‌ای از آموزه‌های الهی مبتنی بر وحی است که از طریق انبیا برای سعادت انسان در اختیار جامعه بشری قرار گرفته است، این پرسش قابل طرح است که: دامنه این آموزه‌ها تا کجاست؟ یا به عبارت دیگر، گستره آموزه‌های وحیانی



شامل چه حوزه‌ها و اموری می‌شود؟ آیا آموزه‌های وحیانی، صرفاً ناظر به مسائل اخروی است یا شامل مباحث دنیوی نیز می‌شود؟ و اگر شامل موضوعات دنیوی نیز می‌شود، این شمول به صورت کلی و اجمالی است یا جزئی و تفصیلی؟

در پاسخ به این پرسش، که دارای نقش مستقیم در پاسخ به پرسش از دامنه و گستره و تنوع علوم دینی و اسلامی است، سه دیدگاه وجود دارد: ۱. دیدگاه اقلی؛ ۲. دیدگاه اوسطی؛ ۳. دیدگاه اکثری.

کسانی که نگاهشان به گستره رسالت دین، اقلی است، طبیعی و بدیهی است که آن را به گونه‌ای تعریف کنند که آموزه‌های دین، اعم از نظری و عملی، تنها ناظر به امور اخروی باشد. به عبارت دیگر، طرف‌داران این نظریه معتقدند که خداوند متعال بشر را به گونه‌ای آفریده که خود بدون استمداد از آسمان می‌تواند از طریق تفکر و تعقل و علوم تجربی پاسخ‌گوی نیازهای مادی و دنیوی خود، از جمله مناسبات بین‌انسانی باشد. لذا در این زمینه بشر هیچ نیازی به دین ندارد. حتی اگر در میان آموزه‌های دین به مواردی برخورد کنیم که متعلق یا موضوعش امور دنیوی باشد، این نوع آموزه‌ها یا نظر شخصی پیامبران و اوصیای ایشان است، یا فاقد هر نوع وجاهت علمی است و تنها ناظر به باورهای مردم زمان نزول وحی است. در واقع، این نوع آموزه‌ها موضوعیت ندارد، بلکه طریقت دارد. یعنی خداوند متعال از طریق یادآوری باورداشت‌های مردم عصر نزول، اعم از اینکه آن باورها صادق باشد یا کاذب، در مقام استنتاج آموزه‌های اعتقادی و آخرت‌ساز بوده است.

بدیهی است اگر این دیدگاه را بپذیریم، بناچار علمی چون طب اسلامی، اقتصاد اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی و حتی بخش‌هایی از فقه و حقوق اسلامی را، که ناظر به حقوق سیاسی و اقتصادی و کفبری و جزایی و سایر انواع حقوق که به نوعی مربوط به مناسبات حیات دنیوی بشر می‌باشد، باید از حوزه علوم دینی اخراج کنیم. این نظریه را می‌توان سکولاریسم ایمانی در برابر سکولاریسم الحادی نامید.^۴ زیرا طرف‌داران این دیدگاه ضمن اعتقاد به مبدأ و معاد و وحی و نبوت و حتی عصمت و ولایت

۴. سکولاریسم (Secularism) براساس آنچه در فرهنگ وبستر آمده از ریشه یونانی Saeculum (= جهان حاضر) و به معنای اعراض از دین آمده است. در دائرة المعارف بریتانیکا نیز در توضیح آن آمده است: «سکولاریسم نوعی جنبش اجتماعی است که سبب شد تا توجه انسان از آسمان و حیات اخروی به زمین و زندگی دنیوی معطوف شود». اما نکته اینجاست که اعراض از دین و توجه به زمین و زندگی دنیوی امری تشکیکی و ذومراتب است. بررسی تحولات فکری و اجتماعی جهان مدرن نیز، که سکولاریسم در متن آن اتفاق افتاده، دقیقاً مؤید این نکته است، لذا سکولاریسم را می‌توان به دو نوع حاد (الحادی) و غیرحاد (ایمانی) تقسیم کرد. سکولاریسم حاد یا الحادی همان ماتریالیسم است؛ اما سکولاریسم غیرحاد یا ایمانی ناظر به کسانی است که ضمن اعتقاد به غیب و مبدأ و معاد و ارسال رسل و انزال کتب، گمانشان بر این است که

اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و اعتقاد نظری و التزام عملی به بسیاری از احکام عبادی به معنای خاص، چون نماز و روزه و حج و غیره، معتقدند: دین هیچ مسئولیتی در زمینه برنامه‌ریزی و تدبیر حیات دنیوی بشر ندارد؛ و این مسئولیت بر عهده خود انسان است که از طریق تکیه بر عقل و دانش بشری می‌تواند امورات خود را، هرچند با روش آزمون و خطا، تدبیر کند.

طرف‌داران نظریه اوسطی، برخلاف اقلی‌ها، معتقدند گستره رسالت دین هرچند اعم از امور دنیوی و اخروی است، اما خداوند متعال در زمینه آموزه‌هایی که مربوط به حیات اخروی است به تفصیل وارد شده و همه آنها را به صورت جزئی و مورد به مورد در اختیار بشر قرار داده، ولی در حوزه امور دنیوی، تنها به ارائه رهنمودهای کلان و سیاست‌های کلی بسنده کرده و جزئیات و تفصیل مباحث را بر عهده عقل و دانش انسان قرار داده است.

براساس این دیدگاه لازم نیست علوم پیش‌گفته را از حوزه علوم دینی و اسلامی اخراج کنیم، بلکه کافی است آنها را بازسازی کنیم. یعنی در علمی چون طب و اقتصاد و سیاست و حقوق و مدیریت و مانند آن، که ناظر به حیات دنیوی است، کافی است رهنمودهای کلان و اصول کلی را از دین اخذ کنیم و جزئیات و تفصیل مباحث را در چارچوب و در پرتو هدایت و رهبری آن کلیات، به کمک عقل و دانش خود، به تناسب نیازی که احساس می‌کنیم، بسط و توسعه دهیم.

طرف‌داران نظریه اکثری، برخلاف دیدگاه قبل، معتقدند: خداوند متعال علاوه بر کلیات امور دنیوی، جزئیات و تفصیل مطالب را نیز در اختیار بشر قرار داده است؛ الا اینکه درک و فهم آن نیاز به تخصص و طهارت ویژه دارد. از آنجا که اوج این تخصص و طهارت در اختیار انبیا و اوصیای ایشان است؛ لذا در عصر حضور، انبیای عظام و اولیای گرام صلوات الله علیهم اجمعین علاوه بر آنکه مرجع علمی همه نیازهای کلی و جزئی اخروی هستند، در زمینه علوم دنیوی نیز، اعم از کلیات و جزئیات، تنها مرجع قابل اعتمادند؛ اما در عصر غیبت، هر کس به میزان تخصص و طهارت باطنش می‌تواند از آموزه‌های وحیانی در راستای پاسخ به نیازهای معرفتی استنباط کند.

آنچه تا اینجا بیان شد، تنها ادعاهای این سه گروه درباره گستره رسالت دین بود. ناگفته پیداست که هر گروه برای ادعای خود دلیل یا ادله‌ای هم دارد که باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد.



غرض از طرح این سه دیدگاه، تکیه و تأکید بر این نکته است که: چون بحث از چیستی علوم دینی و اسلامی تابع بحث از نسبت میان علم^۵ و دین است؛ و تعیین تکلیف این نسبت تابع بحث از چیستی دین است، و چیستی دین، تابع نوع نگاه شما به گستره رسالت دین می‌باشد، بنابراین، تا تکلیف این دیدگاه‌ها مشخص نشود، نمی‌توان درباره چیستی علوم دینی و اسلامی و گستره و موارد آن، البته به صورت دقیق و جزئی، وارد شد.

بله، در تعریف دین می‌توان گفت: دین مجموعه‌ای از آموزه‌های الهی است که برای سعادت انسان توسط پیامبران در اختیار بشر قرار گرفته است. اما این تعریف به علت اجمال در زمینه گستره آموزه‌ها نمی‌تواند راهنمای مناسبی برای تعیین تکلیف ماهیت دین باشد. وقتی ماهیت دین مجمل باشد، نسبت میان علم و دین نیز شفاف نخواهد بود؛ و تا این نسبت شفاف نشود، چیستی علوم دینی نیز در پرده ابهام خواهد ماند.

از آنجا که اظهار نظر دقیق درباره چیستی علوم اسلامی، متوقف بر تعیین تکلیف گستره رسالت دین است؛ و این بحث، خود، مطالعه و پژوهشی مستقل می‌طلبد، لذا به طور تفصیلی و دقیق نمی‌توان در این مقاله به همه موارد علوم اسلامی پرداخت. بنابراین، در چیستی علوم اسلامی، صرفاً به علمی که مشترک میان سه دیدگاه است، اشاره خواهد شد.

یکی از امور مشترک بین سه دیدگاه، مباحث اعتقادی است. در واقع، همه اندیشمندان و متفکران دین‌مدار بر این باورند که همه ادیان الهی حامل آموزه‌های نظری و عملی در زمینه مبدأ و معاد و چیستی و چگونگی تحصیل سعادت اخروی اند. لذا بحث از چیستی علوم دینی و اسلامی را در این چارچوب پی می‌گیریم.

۱. نوع اول علوم دینی و اسلامی: علوم ناظر به پیش‌نیازهای اعتقاد به دین (علوم برون دینی پیشینی)

وقتی سخن از دین به میان می‌آید، ابتدا باید تکلیف مباحثی چون تعریف دین، ضرورت دین، گستره رسالت دین (یا گستره نیاز انسان به دین)، تعریف اجمالی خدا، ادله اثبات وجود خدا، صفات خدا، وحی و امکان آن، شرایط نبی و نبوت، عصمت و اعجاز، و مسائلی از این دست، روشن شود. زیرا تا پاسخ به پرسش‌هایی از این دست، که جزء مسائل بنیادی اعتقادی است، روشن نشود، اساساً

۵. منظور از علم در این عبارت اعم از science است و شامل فلسفه و عرفان هم می‌شود.

ورود به حوزه معارف وحیانی، به ویژه با قید وحیانی و آسمانی بودنش، هیچ توجیهی نخواهد داشت. خود همین ضرورت موجب شده تا در طول تاریخ شاهد ظهور علوم باشیم که اگرچه از آموزه‌های وحیانی نیست، و حتی از دل آموزه‌های وحیانی بیرون نیامده، به طور مستقیم با مباحث و مفاهیم دینی گره خورده است. شاید به سبب همین ارتباط تنگاتنگ و تنیدگی وثیق است که اندیشمندان و دانشمندان دین، آنها را در فهرست علوم دینی قرار داده‌اند. این جانب این نوع علوم را علوم برون دینی پیشینی می‌نامم. چنان‌که در ضمن مباحث آینده به علمی خواهیم رسید که می‌توان آنها را علوم برون دینی پسینی نامید.^۶

بنابراین، برخی از علوم، مانند فلسفه و زبان را که جزء پیش نیاز اعتقاد به دین یا فهم متون اصلی دین به شمار می‌روند، می‌توان در فهرست علوم دینی قرار داد.

۲. نوع دوم علوم دینی و اسلامی: علوم مبتنی بر کتاب و سنت به صورت خالص و ناب

بر اساس آنچه در تعریف علم گذشت، در توضیح علوم دینی می‌توان گفت: هرگاه پرسشی مطرح شود که پاسخ و دلیل آن در متن آموزه‌های وحیانی (اعم از کتاب و سنت) آمده باشد، معرفتی که به این ترتیب، تولید می‌شود، دارای وصف دینی است. به عنوان مثال: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا»؛ از تو درباره قیامت می‌پرسند که: سررسید آن کی است؟ خداوند متعال نیز در پاسخ این پرسش به پیامبر فرموده است: «... قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لَوْفَتَهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً...» (اعراف: ۱۸۷)؛ بگو: علم آن نزد پروردگار من است و هیچ کس جز او نمی‌تواند وقت آن را مشخص کند؛ حادثه‌ای عظیم در آسمان‌ها و زمین است؛ و به طور ناگهانی بر شما وارد می‌شود.

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید، از آیه مطرح شده حاوی يك موضوع است که می‌تواند مولد دانش خاصی (قیامت‌شناسی) باشد.

۶. البته برخی دیگر که از مخالفان فلسفه یا علمی از این دست نیز نیستند، در عین حال معتقدند هیچ نیازی به این نوع علوم نیست، زیرا آموزه‌های وحیانی به‌گونه‌ای است که خودکفا و خوداتکاست. به عنوان مثال، اگر فیلسوفی که صرفاً در جست‌وجوی حقیقت است، بدون اعتقاد و ایمان به مبدأ و معاد و وحی و نبوت، و بدون تکیه بر آموزه‌های وحیانی، به براهینی برسد که اثبات‌گر وجود خداوند متعال یا سایر باورهای بنیادی دینی است، هیچ بخشی از این نوع مطالب را نمی‌توان جزء علوم دینی دانست. زیرا دین حقیقی که چیزی جز مجموعه آموزه‌های وحیانی نیست، اساساً برای تبیین و توجیه خود نیازی به بیرون از خود ندارد.

در زمینه قیامت‌شناسی می‌توان به سایر آیات قرآن مجید مراجعه کرد و این بحث را تا آنجا که مقدور است، البته صرفاً در چارچوب استخراج و دسته‌بندی آیات به صورت موضوعی، بسط داد. خروجی این کار و کارهای مشابه آن، موجب ظهور دانشی می‌شود که می‌توان آن را دانش دینی خالص با رشته‌های گوناگون معرفتی نامید. دینی است؛ زیرا پاسخ پرسش‌ها و ادله آن مستقیماً از متن وحی اخذ شده است و خالص است، زیرا جز سخن وحی بر هیچ آموزه دیگری تکیه نشده است. همچنین دارای رشته‌های گوناگون معرفتی است؛ چرا که مبتنی بر موضوعات گوناگون از قبیل معرفت‌شناسی، مبدأشناسی، معادشناسی، روح‌شناسی و ده‌ها موضوع دیگر است. نمونه‌های این سبک را می‌توان در آثار گوناگونی که علمای اسلام ارائه کرده‌اند، از جمله بخش مباحث قرآنی الحیة ملاحظه کرد.

۳. نوع سوم علوم دینی و اسلامی: علوم ناظر به پرسش‌های برخاسته از وحی یا علوم برون دینی پسینی

نوع سوم از علوم دینی و اسلامی می‌تواند مربوط به پاسخ مستدل پرسش‌های برخاسته از متن آموزه‌های وحیانی باشد که معمولاً از آن تحت عنوان تفسیر یاد می‌شود. به عنوان مثال، وقتی خداوند متعال می‌فرماید: «ذلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ...» (بقره: ۲)، ممکن است پرسش‌هایی از این دست به ذهن خواننده خطور کند: منظور از آن کتاب کدام کتاب است؟ آیا مراد، قرآن مجید است؟ یا لوح محفوظ؟ یا کتابی دیگر؟ اگر منظور، قرآن مجید است، چرا با اسم اشاره‌ای که مربوط به دور است (آن) به کتابی که نزد ماست اشاره شده است؟

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید این پرسش‌ها و پرسش‌های بسیار دیگر که می‌تواند درباره سایر آیات مطرح شود، نیاز به پاسخ دارد؛ آن هم پاسخ مستدل.

حال اگر کسی بتواند پاسخ این پرسش‌ها را به طور مستقیم از خود قرآن یا احادیث معتبر استخراج کند، شبیه آنچه در نوع دوم از علوم دینی و اسلامی گذشت، این دانش نیز به دانش پیشین ملحق می‌شود. اما معمولاً چنین نیست. لذا در این موارد شاهد ورود عنصر دیگری به نام تفکر و تعقل به حوزه فهم و ادراک آموزه‌های وحیانی می‌شویم. به عبارت دیگر، در نوع دوم علوم دینی، ذهن منفعل است، یعنی کافی است معنای سلیس و روان آیات بی‌نیاز از تفسیر را بفهمد و درک کند. اما در نوع اخیر، ذهن باید به صورت فعال وارد جریان یادگیری شود. یعنی چون احتمالات گوناگون راجع به

منظور آیات به ذهن خطور می‌کند، ذهن ناچار می‌شود برای درک احتمالی که دقیقاً مورد نظر خداوند متعال است، از عنصر تفکر و تعقل که متضمن استدلال نیز می‌باشد، استفاده کند. دو دانش تفسیر و فقه، نمونه‌های بارز این نوع علوم است.

۴. نوع چهارم علوم دینی و اسلامی: علوم درجه دوم دینی

نوع دیگر از علوم دینی می‌تواند علمی باشد که ناظر به مطالعه و بررسی علوم نوع اول دینی تا نوع سوم دینی است.

تاکنون چند دلیل برای اثبات وجود خدا ارائه شده است؟ نقاط قوت و ضعف هر يك از دلایل چیست؟ آیا روند اثبات وجود خدا رو به رشد بوده است یا نه؟ منکران چه دلایلی برای رد وجود خدا تاکنون اقامه کرده‌اند؟ نقاط قوت و ضعف این ادله چیست؟ آیا روند انکار خدا رو به رشد بوده است یا نه؟ آیا ادله اثبات وجود خدا برترند یا ادله انکار یا متساوی‌اند؟ تاکنون چند مکتب تفسیری و اصولی و فقهی به وجود آمده است؟ ویژگی‌های هر مکتب چیست؟ نقاط قوت و ضعف هر مکتب چیست؟ پرسش‌هایی از این دست که به طور مستقیم در صدد بحث درباره مفاهیم دینی نیست، ولی نتایج آن می‌تواند در پاسخ به پرسش‌های دینی مؤثر باشد، پرسش‌هایی هستند که پاسخ مستدل به آنها موجب ظهور علمی می‌شود که می‌توان آنها را علوم دینی درجه دوم نامید.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه در تعریف و تحلیل چیستی علم و علوم دینی گذشت، اینک به راحتی می‌توان به مباحث پرمناقشه و پردامنه‌ای چون امکان علم دینی و اسلامی کردن علوم نیز پاسخ گفت: هرگاه پرسشی وجود داشته باشد (هرچند دیگران به آن پاسخ مستدل داده باشند و حتی دانش خاصی نیز از مجموعه پرسش‌هایی که ناظر به يك موضوع یا غایت خاص است به وجود آمده باشد) و پاسخ مستدل آن را به طور مستقیم یا غیرمستقیم از آموزه‌های وحیانی ارائه کنیم، دانشی تولید می‌شود که دینی است. البته دیگران می‌توانند در پاسخ یا ادله آن مناقشه کنند؛ چنان‌که در همه یا اکثر علوم این اتفاق می‌موم و مبارك رخ می‌دهد و موجب پیشرفت و توسعه دانش، از جمله دانش دینی می‌شود.

۴. چیستی توسعه

توسعه در زبان فارسی به عنوان معادل انگلیسی به کار می‌رود. و این واژه در برابر

Envelopment که به معنای پوشش و لفاف است، قرار دارد. لذا بخشی از حاق معنای لغوی توسعه در زبان انگلیسی مبتنی بر خروج از پوشش و لفاف است (Webster).

به عنوان مثال، دانه گندمی که در دل خاک کاشته شده و به تدریج از پوسته خود خارج می شود و از خاک سر برمی کشد، در واقع در حال توسعه است، یعنی دارد از پوشش و لفاف خود خارج می شود. و تا زمانی که پوسته خود را ترك نکرده، اساساً امکان رشد و نمو آن منتفی است.

پس توسعه نوعی تحول یا تغییر است، اما تحول و تغییری رو به پیش نه قهقرا. انتخاب این واژه توسط نظریه پردازان عصر مدرن از میان سایر واژه های مترادف، مانند Growth (رشد و نمو) یا Progress (پیشرفت و ترقی)، و غلبه آن در استعمال برای آنچه به عنوان توسعه در جهان مدرن اتفاق افتاده، بی جهت نیست. زیرا واژه Development در مقایسه با معادل هایش حامل این پیام تحلیلی و انتقادی نیز هست که برای دستیابی به توسعه، به ویژه از نوع غربی اش، شما باید از پوسته خود خارج شوید.

بنابراین، توسعه يك مقوله دو بعدی است: اولاً، باید چیزی را ترك کنید و از بند آن رها شوید و ثانیاً، به چیزی دست یابید؛ آن هم با این قید ضروری که تا ترك اتفاق نیفتد به چیزی هم دست نخواهید یافت.

اما آنچه باید از قیدش خلاص شد تا به پیشرفت و ترقی از نوع غربی دست یافت، چیست؟ نظریه پردازان و معماران جهان مدرن معتقدند: این پوشش یا لفاف یا پوسته سختی که مانع پیشرفت و ترقی انسان و جامعه شده، چیزی جز سنت به معنای Tradition نیست. مهم ترین نمادهای سنت سه مقوله است: ۱. دستاوردهای معرفتی ارسطو به عنوان نماد تفکر علمی؛ ۲. تفکر دینی تحریف شده کلیسا؛ ۳. نظام سیاسی امپراتوری.

اما نظریه و مدل توسعه غربی، دست کم، از دو بعد در معرض نقد و چالش جدی است: یکی از بعد درونی خود نظریه و مبانی معرفتی اش، یعنی آنچه می توان توسعه اصیل غربی نامید؛ و دیگری به سبب سوء استفاده نظام سلطه از این جاذبه جهانی و هدایت و رهبری آن به سوی چیزی که می توان آن را شبه توسعه نامید.

توسعه بی شك امری مطلوب است، زیرا قدر مشترك همه انواع توسعه، دست کم در مقام شعار و ادعا، پیشرفت و ترقی است. الا اینکه هر کس بر اساس مبانی معرفت شناختی و هستی شناختی و

نظام ارزشی و درك سیاسى خود مى‌تواند تلقى خاصى از محتوا و مضمون توسعه داشته باشد:

۱. عده‌ای توسعه یا پیشرفت و ترقی را در گذار از سنت و دستیابی به بهشت مادی و دنیوی دانسته‌اند (چنان‌که برخی از پیشگامان توسعه مدرن و پیروانشان در سراسر جهان براساس این تلقی به توسعه روکرده‌اند).

۲. جمعی نیز توسعه و پیشرفت و ترقی خود را در غارت و چپاول ثروت جهان می‌بینند (چنان‌که مستکبران جهان این‌گونه می‌اندیشند).

۳. گروهی نیز فریب شبه‌توسعه را خورده و گمان کرده‌اند با اطاعت محض از نظام سلطه می‌توان سهمی از بهشت موعود زمینی را از آن خود کرد (چنان‌که حکومت‌های وابسته و روشنفکران غربزده در این طریق گام زده‌اند).

اما تکلیف ما، که هیچ‌یک از این تلقی‌ها را درست نمی‌دانیم، در این میان چیست؟ ما توسعه را چگونه تعریف و تفسیر می‌کنیم؟ تلقی ما از توسعه چیست؟

در اینجا به ذکر دیدگاه رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه‌ای و توضیح مختصر تعریف مختار خود بسنده می‌کنیم:

۱. دیدگاه رهبری درباره ضرورت بازتعریف توسعه: باید توسعه و پیشرفت را بازشناسی کنیم، بینیم برای کشور ما، برای جامعه ما، مدل پیشرفت چیست... ما باید پیشرفت را با الگوی اسلامی ایرانی پیدا کنیم. این برای ما حیاتی است. چرا می‌گوییم اسلامی و چرا می‌گوییم ایرانی؟ اسلامی به سبب اینکه بر مبانی نظری و فلسفی اسلام و مبانی انسان‌شناختی اسلام استوار است. چرا می‌گوییم ایرانی؟ چون فکر و ابتکار ایرانی، این را به دست آورده؛ اسلام در اختیار ملت‌های دیگر هم بود. این ملت ما بوده است که توانسته است یا می‌تواند این الگو را تهیه و فراهم کند. پس الگوی اسلامی ایرانی است... پیشرفت از نظر غرب، پیشرفت مادی است؛ محور، سود مادی است؛ هرچه سود مادی بیشتر شد، پیشرفت بیشتر شده است؛ افزایش ثروت و قدرت... اما از نظر اسلام، پیشرفت این نیست. البته پیشرفت مادی مطلوب است، اما به عنوان وسیله؛ هدف، رشد و تعالی انسان است. پیشرفت کشور و تحولی که به پیشرفت منتهی می‌شود، باید طوری برنامه‌ریزی و ترتیب داده شود که انسان بتواند در آن به رشد و تعالی برسد. انسان در آن تحقیر نشود. هدف، انتفاع انسانیت است، نه طبقه‌ای از انسان، حتی نه انسان ایرانی. پیشرفتی که ما

می‌خواهیم بر اساس اسلام و با تفکر اسلامی معنا کنیم، فقط برای انسان ایرانی سودمند نیست، چه برسد بگوئیم برای طبقه‌ای خاص. این پیشرفت برای کل بشریت و برای انسانیت است (خامنه‌ای، ۱۳۸۶/۰۲/۲۵).

۲. توسعه دینی عبارت است از فرایند بهره‌برداری بهینه از تمامی نعمت‌های خداداد در راستای تحول الهی انسان، جامعه و تاریخ (خاکبان، ۱۳۷۵، ص ۷۲).

پس مهم‌ترین بخش تعریف توسعه، هدف‌گذاری یا تعیین هدف نهایی از توسعه است. هدف غایی در توسعه غربی به حداکثر رساندن ثروت و قدرت مادی است، اما در توسعه دینی، هدف غایی به حداکثر رساندن رشد الهی است. ثروت و قدرت، هرچند در توسعه دینی، مطلوب است، اما اولاً، کسب آن از هر راهی جایز نیست. ثانیاً، وسیله است نه هدف.

۵. چیستی توسعه علم

پس از تبیین چیستی علم و توسعه، درک توسعه یا پیشرفت و ترقی علم، هم از دیدگاه غربی و هم از منظر دینی و اسلامی، آسان می‌شود:

توسعه علم از دیدگاه غربی به معنای پیدا کردن راه حل معرفتی برای پاسخ به نیازها و مسائل و مشکلات و موانعی است که صرفاً دارای جنبه و ارزش مادی و آبادانی حیات دنیوی است.

اما توسعه علم از دیدگاه دینی و اسلامی به معنای پیدا کردن راه حل معرفتی برای پاسخ به نیازها و مسائل و مشکلات و موانعی است که در درجه اول، دارای جنبه و ارزش معنوی و اخروی و الهی است، و در درجه دوم، دارای کاربرد مادی و دنیوی است؛ آن هم به عنوان ابزار و وسیله سلوک و رشد الهی و معنوی و اخروی.

البته حوزه‌های علمی صدر اسلام، مانند خود دین مبین اسلام، جامع بودند، یعنی هم به علوم اخروی و هم به علوم دنیوی توجه داشتند؛ آن هم به عنوان دو خرده سیستم از کلان سیستم انسان سازی جامع. ولی از زمانی که دوران افول تمدن اسلامی آغاز شد، حوزه‌های علمیه نیز جامعیت خود را از دست داد و در مسیری افتاد که تا قبل از انقلاب مقدس اسلامی شاهد آن بودیم. ولی امروز خوشبختانه به برکت انقلاب شرایطی فراهم شده که حوزه می‌تواند به جامعیت علمی صدر اسلام باز گردد. لذا نخستین گام در راه توسعه علوم اسلامی، بازسازی هندسه علوم دینی است. در این بازسازی دو اتفاق لازم است رخ دهد:

۱. تهیه فهرستی جامع از مجموعه علوم اسلامی، به منظور بازگشت به جامعیت علمی صدر اسلام.
۲. تبیین ربط منطقی علومی که در فهرست جامع علوم اسلامی قرار دارد با یکدیگر. اکنون، با توجه به توضیح اجمالی بالا در زمینه چستی توسعه علم، در بحث تفصیلی آن اجمال، می‌توان گفت:

۱. هرگاه يك پرسش علمی (که بی‌شک باید به طور مستقیم یا غیرمستقیم در ارتباط با یکی از نیازهای صادق انسان باشد) در يك رشته علمی خاص مطرح شود، و عده‌ای (که معمولاً متخصص و نظریه پرداز در آن رشته‌اند) در صدد ارائه پاسخ مستدل به پرسش مورد نظر برآیند و در این کار موفق شوند، و سایر متخصصان و صاحب نظران نیز آن را بپذیرند، دانش مورد نظریك گام به پیش رفته، یا به عبارت دیگر توسعه یافته است (این حالت، بهترین مصداق توسعه علم است، زیرا همه عناصر اصلی تك واحد علم را دارد: پرسش یا مسئله (نیروی محرکه علم)؛ پاسخ یا راه حل؛ دلیل؛ مقبولیت جامعه علمی تخصصی).

۲. پیدا کردن پاسخ‌های بهتر^۷ برای پرسش‌هایی که قبلاً به آن پاسخ داده‌اند، مصداقی دیگر از توسعه علم است.

۳. پیدا کردن دلیل بهتر برای پاسخ، نمونه‌ای دیگر از توسعه علم است.

۴. از آنجا که ظهور پرسش موتور محرك تولید علم است؛ و تولید علم، بهترین مصداق توسعه علم است، لذا طرح پرسش جدید یکی دیگر از مصادیق توسعه و پیشرفت علم است. دقیقاً براساس همین دیدگاه است که امروزه تولید عمده پرسش‌های جدید علمی به صورت یکی از مهم‌ترین بخش‌های فعالیت علمی مطرح است. به عبارت دیگر، از آنجا که دانشمندان متوجه رابطه اساسی و کلیدی میان پرسش و تولید علم شده‌اند، لذا به صورت برنامه‌ریزی شده تلاش می‌کنند تا با طرح پرسش‌های جدید راه را برای توسعه هرچه بیشتر علوم فراهم کنند. باز به عبارت دیگر، ما دارای سه دایره هستیم: دایره معلومات؛ دایره مجهولات (جهل مرکب)؛ دایره پرسش‌ها (جهل بسیط). علم هنگامی توسعه پیدا می‌کند که از دایره مجهولات کاسته و بر دایره معلومات افزوده شود. چون ظهور پرسش مقدمه و پیش‌نیاز گذار از مجهول به معلوم است. لذا هرچه پرسش‌های بیشتری داشته باشیم، در موقعیت بهتری برای گذار از مجهولات به معلومات قرار می‌گیریم.

۷. بهتر بودن می‌تواند ملاک‌های گوناگونی داشته باشد؛ از جمله اثربخش تر بودن، کم‌هزینه تر بودن، مقبول تر بودن، و...

۵. هرگاه پس از طرح پرسشی جدید، پاسخ یا پاسخ‌هایی هرچند غیرمستدل به ذهن کسانی که به صورت علمی درگیر با پرسش مورد نظر هستند، خطور کند، در واقع در مسیر توسعه علم حرکت کرده‌ایم. البته توجه به این نکته لازم است که این‌گونه پاسخ‌ها، معمولاً مبتنی بر یک سلسه شواهد علمی است که اصطلاحاً آن را فرضیه می‌نامند. فرضیه در واقع پاسخ احتمالی مبتنی بر یک یا چند شاهد علمی غیرمکفی است که ذهن پژوهشگر را متوجه خود می‌کند تا درباره صحت و سقم آن تحقیق کند.

۶. ورود به حوزه بررسی علمی فرضیه‌ها نیز مصداقی دیگر از توسعه علم است. چرا که در جریان این عمل است که تکلیف پاسخ‌های فرضی مشخص می‌شود: یا رومی رومی! یا زنگی زنگی!

۷. هرگاه: یک نظریه نقد شود، یعنی نقاط ضعف آن در یکی از سه بعد پرسش، پاسخ یا دلیل به صورت مستدل روشن شود، و آن نقد از طرف سایر متخصصان و صاحب‌نظران پذیرفته شود، باز دانش مورد نظریک گام به پیش رفته یا توسعه پیدا کرده است.

۸. دفاع از یک نظریه را در برابر نقدی که بر آن وارد شده، می‌توان مصداقی دیگر از توسعه علم به شمار آورد. زیرا نظریه‌ای که نقد می‌شود، در واقع از حوزه معرفت بشر اخراج می‌گردد؛ و کسی که از آن نظریه مردود دفاع می‌کند، در واقع، گویی دوباره چیزی بر معرفت بشر افزوده است.

۹. هرگاه یکی از ارکان سه‌گانه یک نظریه (پرسش، پاسخ یا دلیل) برای برخی متخصصان مفهوم نباشد، و عده‌ای در صدد توضیح و تشریح آن برآیند، در اینجا باز شاهد توسعه علم هستیم (البته برای متخصصانی که نسبت به آن ابهام داشته‌اند). زیرا وقتی یک نظریه، به ویژه برای متخصصان و صاحب‌نظران، قابل درک نباشد، گویی بود و نبودش برابر است. پس کسانی که در مقام شرح یک نظریه برای متخصصان و صاحب‌نظران برمی‌آیند، در واقع مانند کسانی هستند که نظریه‌پردازی و تولید علم کرده‌اند. به عبارت دیگر از آنجا که یکی از ارکان اصلی دانش، دلیل است، و دلایلیت دلیل در مقام اثبات، تابع پذیرش و مقبولیت مخاطبان اصلی آن دانش (متخصصان و صاحب‌نظران) است، لذا اگر دانش یا نظریه‌ای به علت ابهام در برخی ارکان اصلی (پرسش، پاسخ یا دلیل) نتواند نظر مخاطبان اصلی خود را جلب کند، گویی چنین نظریه‌ای اصلاً عرضه نشده و از کتم عدم به دار وجود قدم نگذاشته است. در چنین شرایطی است که شرح مؤثر یا شرحی را که بتواند ضمن ابهام‌زدایی، توجه متخصصان و صاحب‌نظران

را نیز جلب کند، می‌توان به منزلهٔ توسعه و پیشرفت علم تلقی کرد. پس شرح بر سه نوع است: شرحی که مخاطبش تودهٔ مردم است (شرح تبلیغی)؛ شرحی که مخاطبش فراگیران دانش‌اند، اعم از دانش آموز و دانشجو و طلبه (شرح آموزشی) و شرحی که مخاطبش متخصصان و صاحب‌نظران‌اند (شرح تخصصی). مراد ما از شرحی که مصداق توسعهٔ علم است، سومی است. البته این نوع شرح هنگامی می‌تواند به عنوان توسعهٔ علم تلقی شود که عنصر مقبولیت را، به عنوان رکن چهارم، جزء ارکان اصلی تک‌واحد علم بشماریم.

۱۰. پیدا کردن کاربرد جدید برای يك نظریه یا تك‌واحد علمی را نیز می‌توان مصداق دیگری از توسعهٔ علم به شمار آورد. زیرا گویی پاسخی مستدل برای پرسشی که جواب آن را نمی‌دانستیم، پیدا کرده‌ایم.

با توجه به آنچه گذشت، دیگر نمی‌توان صرف افزایش تعداد مقالات چاپ شده در برخی مجلات به اصطلاح معتبر، یا تعداد ارجاعات به يك مقاله را بی‌آنکه مصداق یکی از امور ده‌گانهٔ یادشده باشد، به عنوان توسعهٔ علم تلقی کرد؛ این نوع نگاه به توسعه و رشد علم بسیار سطحی و حتی فریبنده است.

ارزش و اعتبار يك اثر علمی در گرو اثربخشی آن است. اثربخشی نیز یعنی پاسخ‌گویی به نیازی از نیازهای صادق انسان. لذا مسئولان امر توسعهٔ علم لازم است (به جای آنکه ذهن خود و ظرفیت علمی جامعه و بیت المال را صرف افزایش تعداد مقالات چاپ شده در مجلات به اصطلاح معتبر داخلی و خارجی، یا افزایش تعداد ارجاعات این و آن به مقالاتی نمایند که جامعهٔ علمی کشور نوشته) ابتدا هندسهٔ نیازهای انسان را تهیه کنند؛ و سپس فهرستی از مسائل و مشکلات متناظر با هندسهٔ نیازها را استخراج نمایند و در نهایت، پاسخ مستدل به این پرسش‌ها را ملاک دآوری دربارهٔ میزان رشد و توسعهٔ علم قرار دهند.

متأسفانه هیچ^۸ فهرست استاندارد و کارشناسی شده وجود ندارد تا بتوان گفت: چاپ مقالات در نشریات معتبر، حتی مجلاتی که دارای امتیاز علمی پژوهشی هستند، در راستای پاسخ به نیازهایی است که از طرف يك نهاد مرجع، آن‌هم براساس يك فرایند نیازسنجی استاندارد و قابل اعتماد، انجام می‌شود.

۸. سور «هیچ» را با قاطعیت و قطعیت می‌توان آورد، زیرا اساساً هیچ مرجع رسمی استاندارد شده‌ای به این منظور وجود ندارد. بله، ممکن است هردستگاهی به منظور انجام مأموریت‌های خود اقداماتی هم در زمینهٔ نیازسنجی انجام دهد، اما این اقدامات غیراستاندارد است.

به فرض آنکه این نوع مجلات دارای فهرستی از مسائل و مشکلات انسان معاصر باشند و ملاک‌گزینش مقالاتشان برای چاپ نیز هماهنگی و همسویی آنها با فهرست نیازها باشد، این پرسش کلیدی قابل طرح است که آیا تشخیص ایشان درباره نیازهای انسان معاصر درست است.

بله، بی‌شک در برخی نیازها (مانند ضرورت پیدا کردن راه‌حل برای برخی بیماری‌های صعب‌العلاج از قبیل سرطان و ایدز و...) تفاوتی میان شرق و غرب نیست، ولی باز بی‌شک در برخی نیازها و راهکارها، تفاوت‌های گسترده و عمیقی هست که غفلت از آن، موجب دنباله‌روی کورکورانه می‌شود. به عنوان مثال، یکی از نیازهای علمی و پژوهشی جهان اسلام، ضرورت تجدید نظر در شیوه اسلام‌شناسی یا تفقه در دین است؛ چنان‌که حضرت امام خمینی (رض) فرموده‌اند: «اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست» (صحیفه امام، ص ۲۱ و ۲۹۲). فتوای شخصیت برجسته‌ای چون حضرت امام درباره عدم کفایت اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه، هشدار بسیار مهمی است که جامعه علمی حوزوی و حتی علمی دانشگاهی ما باید آن را جدی بگیرد. زیرا عدم توجه جدی به این هشدار اساسی، دارای لوازم بسیار ویرانگر و حتی خطرناک برای هر دو قشر و کل جامعه و جهان اسلام و بلکه بشریت است. ویرانگر است، زیرا اگر سخن امام درست باشد، یکی از لوازم آن این است که نیروهای انقلاب در چارچوب اجتهاد مصطلح، دست کم در درازمدت، قادر به اداره جامعه نخواهند بود و این، یعنی شکست انقلاب و هدر دادن کل هزینه‌های مادی و معنوی و انسانی. خطرناک است، زیرا چون جامعه بدون برنامه نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. لذا اگر برنامه‌های خودی و مبتنی بر اجتهاد مصطلح قادر به اداره جامعه نباشد، مسئولان ناگزیر از بازگشت به آغوش و دامان برنامه‌هایی خواهند شد که هدایت و رهبری آن در دست دشمن و استکبار جهانی، یا در حالت بسیار خوش‌بینانه، در دست کسانی است که اغلب دارای تفکرات سکولاریستی‌اند.

به عبارت دیگر، حتی اگر خیلی خوش‌بینانه نگاه و گمان کنیم که هدایت و رهبری پژوهش‌ها و نرم‌افزارها و برنامه‌های جهان در دست نخبگان است نه مستکبران، تازه با یک مشکل بسیار اساسی دیگر مواجه خواهیم شد؛ و آن اینکه: نخبگان جهان اغلب در چارچوب و پارادایم معرفت‌شناسی و جهان‌بینی و نظام ارزشی مدرنیته فکر می‌کنند. حال آنکه ما از منتقدان این چارچوب فکری هستیم و نمی‌توانیم به طور کامل با آنها هماهنگ و همراه باشیم. همین تفاوت در دیدگاه و چارچوب‌های نظری اساسی، در تشخیص مسائل و تبیین ارتباط میان مسائل و اولویت‌گذاری و طراحی هندسه



مسائل، و در نهایت، در زمینه سیاست‌گذاری علم بسیار مؤثر است.

بنابراین، جامعه علمی ما، اعم از حوزویان و دانشگاهیان، خود باید به فهرستی از مسائل و مشکلات انسان معاصر دست یابند؛ و فعالیت‌های علمی پژوهشی خود را متناسب با آن فهرست انجام دهند. بی‌شک اگر چنین شود، شاهد توسعه حقیقی علم حقیقی خواهیم بود؛ و الا همچنان باید در دام نامرئی شبه توسعه علم مجازی باقی بمانیم و به نام توسعه علم درجا بزنیم و دور خود بگردیم: «المتعبد علی غیر فقه کحمار الریح یدور و لایبرح» (مجلسی، ۱۴۰۳، ص ۲۰۸/۱).

ب- چرایی و ضرورت توسعه علوم اسلامی

۱. توسعه علوم به عنوان یک ضرورت عام برای همه جوامع با هر بینش و گرایش

اگر:

۱. بپذیریم پایه و اساس همه خیرات و شرور چنان‌که حضرت علی (ع) نیز می‌فرماید مبتنی بر علم و جهل است: «الْعِلْمُ أَضْلُ كُلِّ خَيْرٍ، الْجَهْلُ أَضْلُ كُلِّ شَرٍّ» (حکیمی، بی‌تا، ص ۶۴/۱).

۲. و نیز اگر بپذیریم که دانش و معرفت یک فرد یا یک جامعه و حتی یک عصر، امری متکامل است نه کامل.

۳. و نیز اگر هر روز شاهد مسائل و مشکلات مستحدث و نوظهور باشیم، که هستیم، پس برای آنکه از اختیار باشیم و قدرت حل مسائل و مشکلات خود را داشته باشیم، چاره‌ای جز رویکرد به راهبرد توسعه علم نداریم. به عبارت دیگر، هیچ فرد و جامعه و عصر و نسلی نیست مگر آنکه به طور قهری در حال تحول است و چون هر تحولی یا در جهت تکامل است یا انحطاط، و چون رشد و پیشرفت در حوزه دانش و معرفت، نخستین پیش شرط هر تحول تکاملی است، پس چاره‌ای جز تن دادن به انحطاط یا تلاش در مسیر توسعه علم نیست.

بنابراین، اگر خواستار تحول تکاملی هستیم، باید پایبند لوازم آن نیز باشیم؛ و نخستین لازمه چنین مطالبه‌ای، تلاش در راستای رشد و توسعه علم است. ویل دورانت در تاریخ تمدن وقتی به بخش تاریخ اسلام می‌رسد، بحث بسیار مهم و زیبایی را مطرح می‌کند و می‌گوید: توسعه و پیشرفت هر ملتی تابع یک سلسله متغیرهاست. یکی از آن متغیرها شرایط مناسب آب و هوایی و جغرافیایی است. چنان‌که متغیر دیگر زیرساخت فرهنگی و تاریخی است. اما شبه جزیره عربستان به قدری از

این دو نظر عقب مانده بود که حتی دو امپراتوری بزرگ زمان، یعنی ایران و روم، حتی طمع تجاوز به این سرزمین را نداشتند. ولی همین سرزمین و جامعه منحط و عقب مانده و نیمه وحشی، پس از ظهور اسلام و در زمانی کوتاه در چنان مقام و رتبه‌ای از رشد و توسعه مدنی قرار گرفت که نه تنها دو تمدن ایران و روم را درنوردید، بلکه تا قرن‌ها پیشگام تمدن‌های جهان بود.

ویل دورانت در ادامه بحث خود می‌گوید: وقتی يك مورخ تمدنی یا يك جامعه‌شناس تمدنی با این پدیده شگرف در تاریخ بشر مواجه می‌شود، فوراً از خود می‌پرسد: چه عامل یا عواملی موجب این تحول تکاملی شگفت شده است؟

در پاسخ به این پرسش بسیار استراتژیک است که ویل دورانت پای نهضت علمی و جنبش نرم افزاری صدر اسلام را به میان می‌کشد؛ نهضت و جنبشی که ریشه در آموزه‌های قرآن مجید و سیره پیامبر اکرم (ص) داشت (دورانت، ۱۳۷۸، ص ۱۸۴۶ و ۱۹۲۴).

امروزه نظریه پردازان توسعه نیز در آخرین نظریه‌های خود به همین نقطه رسیده‌اند که پایه و اساس پیشرفت و ترقی جوامع و نهادهای جامعه را باید در نوع برخورد ایشان با مقوله علم و دانش و معرفت جست. نظریه پردازان توسعه در عصر مدرن، تاکنون سه دوره فکری و نظری را پشت سر گذاشته‌اند^۹ و در نهایت، یعنی در دوره چهارم، به نظریه توسعه دانش بنیان (Knowledge Based Development) رسیده‌اند.^{۱۰}

۹. آن سه دوره عبارت‌اند از: توسعه مبتنی بر رشد اقتصادی؛ توسعه مبتنی بر عدالت اقتصادی یا توزیع عادلانه ثروت ناشی از رشد اقتصادی؛ توسعه مبتنی بر پاسخ هماهنگ و متوازن به همه نیازهای زیستی و انسانی به صورت پایدار.

۱۰. چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید، توسعه (Development) در چارچوب جهان مدرن، اصطلاحی است که معنای آن پیوسته در حال تحول بوده است. این تحول معنایی نتیجه تحول در مبانی نظری نظریه پردازان توسعه می‌باشد. به عنوان مثال، اصطلاح توسعه ابتدا به معنای رشد اقتصادی (Economic Growth) به کار رفت. زیرا دیدگاه حاکم بر اندیشه نظریه پردازان توسعه در دهه ۶۰ میلادی (۱۹۶۹-۱۹۶۰م) این بود که سعادت و بهروزی افراد جامعه تابعی از متغیر رشد اقتصادی است. اما پس از مدتی که نتایج این دیدگاه در برخی از جوامع به اصلاح توسعه یافته تجسم عینی یافت، نظریه پردازان و متولیان امر توسعه متوجه شدند که رشد اقتصادی به تنهایی نه تنها موجب سعادت و بهروزی جامعه نمی‌شود، بلکه موجب تشدید شکاف طبقاتی نیز شده است. لذا نظریه جدیدی در توسعه مطرح شد که علاوه بر رشد اقتصادی به عدالت اقتصادی نیز نظر داشت. بر اساس این دیدگاه، درآمد ملی باید به گونه‌ای در میان افراد جامعه توزیع می‌شد که بتواند فاصله میان دهک‌های پایین و بالای جامعه را کاهش دهد. اما این الگو نیز دوام چندانی نیافت. چرا که نظریه پردازان توسعه متوجه شدند اساساً رشد اقتصادی، حتی در شکل عادلانه‌اش نیز به تنهایی نمی‌تواند تأمین کننده سعادت و بهروزی جامعه باشد. زیرا:

۱. افزایش درآمد دست کم در شرایط کنونی مستلزم دخالت هرچه بیشتر صنعت در طبیعت است. و این امر، بر اساس



۲. توسعه علوم اسلامی به عنوان پیش نیاز بازتولید تمدن اسلامی

اگر توسعه علم، پیش نیاز توسعه اجتماعی است، که هست، و اگر جهت گیری توسعه اجتماعی و توسعه علمی جوامع، هماهنگ و متأثر از هندسه نیازهای جوامع و تمدن هاست، که هست، پس برای جبران عقب ماندگی های جهان اسلام، عموماً، و ایران اسلامی، خصوصاً، چاره ای جز رویکرد به راهبرد توسعه علوم اسلامی نیست. نامه جمعی از حوزویان به رهبر انقلاب در خصوص ضرورت آزاداندیشی و تولید علم به عنوان پیش نیاز بازتولید تمدن اسلامی، و پاسخ مثبت و حمایت همه جانبه ایشان از محتوای نامه، در همین راستا قابل توجیه است.

حتی اگر مسئله بازتولید و بازسازی تمدن اسلامی نیز مورد نظر نباشد، حوزه برای انجام رسالت سنتی خود، که دایرمدار تفقه و تبلیغ است، باز نیاز به توسعه علوم اسلامی دارد.

الگوی فعلی بهره برداری از طبیعت، موجب تخریب و آلودگی گسترده و چه بسا جبران ناپذیر محیط زیست می شود. بدیهی است وقتی انسان محیطی سالم و مناسب برای زیست نداشته باشد و اصل حیات او در خطر قرارگیرد، افزایش درآمد، حتی در شکل عادلانه اش، سودی برای او نخواهد داشت.

۲. گستره نیازهای انسان بسیار فراتر از رفاه مادی است. به عنوان مثال، مقوله هایی چون رشد آزادی های عقیدتی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، رشد علمی و تربیتی، برخورداری از احترام شخصی و شخصیتی، اموری هستند که بدون آن انسان ها و جوامع احساس خوشبختی نمی کنند.

لذا در طول دهه ۹۰ میلادی (۱۹۹۹-۱۹۹۰م) نظریه جدیدی تحت عنوان توسعه انسانی پایدار (Human sustainable Development) در سطح محافل علمی، برنامه ریزی و اجرایی توسعه مطرح شد. با آنکه این نظریه در مقایسه با دیدگاه های پیشین مترقی تر به نظر می رسد، اما امروزه نظریه پردازان توسعه به این جمع بندی رسیده اند که تحقق همه آرمان های بشری تنها در گرو رشد و ارتقای سطح دانش افراد و جوامع است. به عبارت دیگر، این دانش است که می تواند موجب رشد اقتصادی شود؛ و باز، این دانش است که می تواند راهکار توزیع عادلانه ثروت را به ما نشان دهد؛ چنان که در پرتو دانش است که می توان به هندسه نیازهای انسان دست یافت و به صورت هماهنگ در راستای پاسخ متوازن به آنها اقدام کرد و به توسعه همه جانبه مادی و معنوی دست یافت. اما از آنجا که توسعه نیز امری متکامل است نه کامل، لذا هر سطحی از توسعه، تابع سطح خاصی از دانش است. بنابراین، برای دستیابی به سطوح بالاتر توسعه، با هر تعریفی از توسعه، چاره ای جز توسعه دانش نیست. خلاصه آنکه: انسان و جامعه ای که در اندیشه توسعه به سر می برد، نخست باید به توسعه در اندیشه دست یابد. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ر.ک. به:

Human Development Report 1995 (published for UNDP), pp.1112-, New York/ Oxford, Oxford University, Press: 1995

به نقل از:

Learning: THE TREASURE WITHIN, Report to UNESCO of the International Commission on Education for the Twenty first Century, 1996, pp. 6981-.

ج- چگونگی توسعه علوم اسلامی

۱. ضرورت بازطراحی هندسه نیازهای صادق انسان به عنوان مهم‌ترین اصل راهنمای توسعه حقیقی علم و علوم اسلامی

برای آنکه علم در مسیر درست و حقیقی خود توسعه یابد ابتدا باید، به هندسه نیازهای صادق انسان دست یافت. به عبارت دیگر، همان‌طور که در بحث چیستی علم گذشت نخستین و مهم‌ترین رکن علم، پرسش است، اما نه هر پرسشی؛ بلکه پرسشی که برخاسته از نیازهای صادق انسان باشد. حال، اگر بخواهیم علم در مسیر درست خود به پیش رود و توسعه پیدا کند (یعنی یکی از موارد ده‌گانه پیش‌گفته در بحث چیستی توسعه علم تحقق یابد) لازم است تصور و تصویری درست و شفاف از هندسه نیازهای صادق انسان داشته باشیم.^{۱۱} نیازهای صادق به دو دسته تقسیم می‌شوند: اصلی و فرعی.

نیازهای صادق اصلی به آن دسته از نیازها گفته می‌شود که خود مطلوب بالذات است، مانند هوا، آب و غذا (به عنوان چند نیاز اصلی زیستی)، تعلیم و تربیت، نوع‌دوستی، نظام اجتماعی و زیرمجموعه‌های آن، آزادی اندیشه و بیان (به عنوان شش نیاز اصلی انسانی محض)، خداپرستی و سیرالی‌الله (به عنوان دو نیاز اصلی متعالی).

نیازهای صادق فرعی به نیازهایی اطلاق می‌شود که نقش واسطه را در دستیابی به نیازهای صادق اصلی ایفا می‌کنند. به عنوان مثال، هوای پاک يك نیاز صادق اصلی است، زیرا نقش مستقیم در حفظ حیات دارد، اما وقتی هوا آلوده گردد، به اموری نیازمند می‌شویم تا: ۱. از آلوده شدن بیشتر هوا جلوگیری کنیم؛ ۲. هوای آلوده را تصفیه و پاک کنیم؛ ۳. سیاست‌هایی اتخاذ کنیم که اساساً موجب پیشگیری از آلودگی هوا شود.

در اختیار داشتن هندسه نیازها، دست کم به سه صورت، می‌تواند راهنمای فعالان حوزه دانش در مسیر توسعه علم باشد:

۱. از جمله موانع توسعه علم، گرفتار شدن در دام شبه‌توسعه یا تورم علم^{۱۲} به جای رشد علم است.

۱۱. هندسه نیازها تابعی از دو متغیر است: فهرستی از نیازها؛ تعیین ربط منطقی نیازها با یکدیگر.
۱۲. تورم علم یا شبه‌توسعه علم دارای دو ویژگی است: ۱. تعداد مقالات و کتاب‌ها و سایر آثار به ظاهر علمی پژوهشی افزایش می‌یابد؛ ۲. اما نه تنها راه حل حقیقی و اثربخش برای پاسخ به مشکلات انسان ارائه نمی‌شود، بلکه همواره بر تعداد و عمق مسائل افزوده می‌شود. در حالی که در رشد و توسعه حقیقی علم شاهد عرضه راه حل‌های اثربخش و تأثیرگذار هستیم.

این آسیب‌هنگامی رخ می‌دهد که جامعه علمی به جای پرداختن به پرسش‌های اصیل که علی‌القاعده باید برخاسته از نیازهای صادق باشد، در دام پرسش‌های غیر اصیل که هیچ ربطی به نیازهای صادق ندارد یا ربط آن بسیار ضعیف است، گرفتار شود. آنچه می‌تواند مانع از غلتیدن جامعه علمی در تاس لغزنده پرسش‌های غیر مفید گردد، اشراف بر هندسه نیازهای صادق است. به عبارت دیگر، نخستین گام در توسعه حقیقی علم این است که از ورود پرسش‌هایی که هیچ ربطی به نیازهای صادق انسان ندارد یا ربط آنها بسیار ضعیف و غیر قابل اعتناست، جلوگیری کنیم. و این پیشگیری استراتژیک، تنها در پرتو اشراف بر هندسه نیازهای صادق ممکن است. این یکی از کارکردهای بسیار مهم اشراف بر هندسه نیازهاست که می‌توان آن را کارکرد سلبی نامید.

۲. کارکرد دیگر اشراف بر هندسه نیازهای صادق، علاوه بر پیشگیری، این است که جامعه علمی را توانمند می‌کند تا بتواند با قدرت و قاطعیت راه را برای ورود پرسش‌های اصیل به حوزه پژوهش‌های علمی باز کند. و این، یکی دیگر از کارکردهای بسیار مهم اشراف بر هندسه نیازهاست که می‌توان آن را کارکرد اثباتی نامید.

۳. کارکرد دیگر اشراف بر هندسه نیازهای صادق، که هم دارای کارکرد سلبی و هم اثباتی است، این است که جامعه علمی می‌تواند مشخص کند به کدام پرسش، «کی» و «پس از پاسخ به چه پرسشی» باید جواب داد. به عبارت دیگر، یکی از آسیب‌های موجود در حوزه فعالیت‌های علمی پژوهشی این است که عنایت لازم به پیش‌نیاز معرفتی بسیاری از پرسش‌هایی که موضوع پژوهش واقع می‌شوند، نمی‌شود. همین بی‌توجهی یا کم‌توجهی به پیش‌نیازهای معرفتی سبب می‌شود تا نه تنها جریان توسعه علم به صورت اصولی و استوار تحقق نیابد، بلکه موجب قیل و قال‌های بی‌اساس و بی‌مبنا شود که صرفاً مبتنی بر فرض و حدس و گمان یا اقوال ضعیف است. به عنوان مثال، انسان مدرن متوجه این نکته شده است که هستی‌شناسی فرع بر معرفت‌شناسی است، در حالی که فلسفه سنتی بیشتر مبتنی بر هستی‌شناسی است. حتی شخصیت علمی بزرگواری چون حضرت علامه طباطبایی (رض) وقتی می‌خواهد يك دوره فلسفه اسلامی را به صورت خلاصه و فشرده تحت عنوان *بداية الحكمة و نهاية الحكمة* تدوین و تألیف کند بر خلاف اصول فلسفه و روش رئالیسم که سرفصل مباحثش براساس هندسه مسائل فلسفه مدرن طراحی و تنظیم شده براساس همان سرفصل‌های فلسفه سنتی عرضه می‌کند. دقیقاً به

سبب همین نقص و حتی خطای فلسفی است که یکی از شاگردان ایشان وقتی در مقام تدریس و تألیف فلسفه اسلامی برمی‌آید، مباحث خود را از شناخت‌شناسی آغاز می‌کند.^{۱۳} در واقع:

۱. تا وقتی نتوانیم بحث امکان شناخت را به صورت فی الجمله به سرمنزل مشخص اثباتی‌اش برسانیم؛

۲. و نیز تا زمانی که نتوانیم بحث امکان شناخت ماوراء را به فرض وجود به صورت بالجمله به سرمنزل مشخص ایجابی‌اش برسانیم، چگونه می‌توان بحث اثبات وجود خدا را به صورت برهانی بر کرسی باور مدلل نشاناد؟

پس اشراف بر هندسه نیازها به ما کمک می‌کند تا به هندسه پرسش‌ها برسیم. و هندسه پرسش‌ها به ما کمک می‌کند تا بتوانیم اولاً، از ورود پرسش‌های بی‌ربط و غیرمفید به حوزه پژوهش‌های علمی جلوگیری کنیم و ثانیاً راه را برای ورود پرسش‌های درست باز کنیم. در نهایت، می‌توان مشخص کرد که پرسش مفید مورد نظر پس از پاسخ به چه پرسشی باید در دستور کار پژوهشی قرار گیرد.

البته ناگفته پیداست که مقوله بازطراحی هندسه نیازهای صادق انسان و نیز طراحی هندسه پرسش‌های برخاسته از هندسه نیازهای صادق انسان، هرکدام یک کلان‌طرح پژوهشی است که در طول هم قرار دارند. باز ناگفته پیداست که خروجی این دو طرح پژوهشی، پیوسته باید به روز شود. لذا وجود یک سازمان ویژه برای تولید این دو مقوله استراتژیک از اوجب واجبات نهادهای علمی است. در واقع در پرتو وجود چنین سازمان استراتژیک است که نبض هدایت و رهبری و توسعه علم در اختیار جامعه علمی قرار می‌گیرد.

علم، در شرایط کنونی جامعه ما، به صورت اسبی افسارگسیخته و خارج از کنترل عمل می‌کند. و در جوامع دیگر، این مستکبران‌اند که براساس هندسه نیازهای مادی و دنیاپرستانه خود به آن افسار زده‌اند. برای خروج از این هرج و مرج، و آن وابستگی و دنباله‌روی، چاره‌ای جز رویکرد به راهبرد بازطراحی هندسه نیازها و هندسه پرسش‌ها نیست.

امروز پایان‌نامه‌نویسی در حوزه‌ها و دانشگاه‌های ما به صورت یک تکلیف علمی درآمده و بسیار هم پرهزینه است. اما خروجی این فعالیت علمی چندان رضایت‌بخش نیست. چرا؟ چون: مرجع مشخص و فعالی که براساس استانداردهای درست (یعنی هماهنگ با هندسه پرسش‌های برآمده

۱۳. منظور آموزش فلسفه استاد مصباح است.

از شبکه‌های نیازهای صادق انسان) نیازهای مطالعاتی و پژوهشی را طی يك فرایند مطمئن کارشناسی تعیین کند، وجود ندارد.^{۱۴}

۲. بازخوانی و پالایش علوم

گام دوم برای توسعه علم، به ویژه در عصر حاضر، که عصر انفجار اطلاعات نام گرفته، بازخوانی و پالایش علوم موجود، اعم از حوزوی و دانشگاهی است. زیرا حجم مجموعه علوم، از آغاز تا امروز، به ویژه در طول دویست سیصد سال اخیر، به قدری افزایش یافته و هر روز نیز با شتاب روزافزون به اندازه‌ای بر حجم آن افزوده می‌شود که حسابش حتی از دست متخصصان نیز خارج شده است. به عنوان نمونه، در حوزه‌هایی مثل پزشکی، محصول دانش به قدری عظیم است که اگر پزشک واحدی بخواهد همه آنها را بخواند، باید چندین قرن وقت بر سر این کار بگذارد (گلوور، ۱۳۸۳، ص ۲۷). زمانی که اولین چاپ دانشنامه بریتانیکا در اواسط قرن هجدهم منتشر شد، تنها یکی دو نفر عهده‌دار بررسی کل حوزه مربوط به دانش انسانی شدند، اما امروز نزدیک به ۱۰۰۰۰ متخصص مورد نیاز است تا بتوان از عهده این وظیفه سنگین برآمد (گلوور، ۱۳۸۳، ص ۲۷).

در حوزه علوم حوزوی نیز مطلب از همین قرار است. به عنوان مثال، قبل از سده اخیر در حوزه‌های علمیه، مجالس درس خارج فقه و اصول از تعداد انگشتان يك دست تجاوز نمی‌کرد، اما اینک شاهد ده‌ها درس خارج هستیم. اگر میانگین سنوات يك دوره از هر درس را، پس از کسر تعطیلات، حدود پنج سال کامل با روزی حدود يك ساعت ارائه نتایج اجتهادی فرض کنیم، بی‌شک با حجم گسترده‌ای از مباحث و مطالب مواجه خواهیم بود.

دقیقاً به سبب همین گسترش و توسعه دستاوردهای معرفتی حوزوی است که شهید مطهری (رض) پس از فوت حضرت آیت الله بروجردی (رض) ضرورت تقسیم کار علمی در حوزه و تخصصی کردن فقه را مطرح کرد.

نکته اینجاست که آیا همه مطالب حتی يك رشته خاص، ارزش اشراق علمی را دارد یا ندارد.

بی‌شک چنین نیست. زیرا

۱۴. تأسیس گروه نیازسنجی در دفتر مطالعات معاونت پژوهشی مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه اقدام مبارکی است که در صورت درک اهمیت موضوع از طرف جامعه علمی و مسئولان، امید است به يك سازمان استراتژیک کاملاً قوی و اثربخش تبدیل شود.

- اولاً، تاریخ مصرف بسیاری از مباحث به طور طبیعی سپری می‌شود و دیگر فاقد ارزش علمی روزآمد است و تنها باید در تاریخ علم از آنها یاد شود.
- ثانیاً، بسیاری از مطالب اساساً به قدری ضعیف است که نباید اجازه حضور در صحنه فعال علوم را داشته باشند.
- ثالثاً، برخی مطالب نیز به قدری واضح البطلان است که نباید اجازه داد تا وقت دانشوران را صرف خود کند.
- رابعاً، که مهم‌تر از موارد پیش‌گفته است، ممکن است برخی مطالب، هیچ ربطی با نیازهای صادق اصلی و فرعی انسان نداشته باشد.

بنابراین، یکی دیگر از کارهای بسیار مهم برای پیشبرد و توسعه علم، به ویژه علوم حوزوی، پس از بازطراحی هندسه نیازها و هندسه پرسش‌ها، تلاش در راستای بازخوانی و پالایش دستاوردهای معرفتی در هر يك از رشته‌هاست. اما این بازخوانی و پالایش را از کجا باید شروع کرد؟ از پرسش‌ها. زیرا هر علمی مجموعه‌ای از پاسخ‌ها به مجموعه‌ای از پرسش‌هاست، لذا نخستین گام برای بازخوانی و پالایش علوم، نقادی پرسش‌ها از جهت هماهنگی آنها با نیازهای صادق است. به عنوان مثال، ممکن است يك پرسش در زمان یا مکانی خاص، یا نسبت به فرد و جامعه خاصی موضوعیت داشته باشد، اما در زمان و مکانی دیگر، یا نسبت به فرد و جامعه‌ای دیگر، موضوعیت خود را از دست بدهد. یا اساساً از آغاز، پرسشی بی‌مورد و بی‌ربط با نیازهای صادق بوده، ولی به سبب جهالت کسانی که خود را با آن درگیر یافته‌اند، یا به سبب ظاهرالصلاح بودنش، یا به هر علت دیگری، وارد حوزه مباحث علمی شده است. بی‌شک حذف چنین پرسش‌هایی از فهرست پرسش‌های علمی، از مصادیق توسعه علم است (توسعه علم از طریق حذف پرسش‌نماها از فهرست پرسش‌های علم مورد نظر). و نیز ممکن است در جریان بازخوانی دستاوردهای معرفتی بشر به این نکته برسیم که مشکل از پرسش نیست، اما پاسخی که عرضه شده، یا اساساً درست نبوده یا امروز اثربخش نیست یا اثربخشی آن به قدری ضعیف است که ارزش سرمایه‌گذاری برای بهره‌برداری را ندارد و باید به سراغ پاسخ‌ها و راه‌حل‌های جدید رفت. و باز ممکن است پاسخ، درست باشد، اما دلیل یا ادله‌ای که در توجیه آن پاسخ به کار رفته، نادرست یا ضعیف یا ناقص است. این نوع ادله نیز باید از حوزه علوم پاکسازی شود. حتی ممکن است در جریان بازخوانی دستاوردهای معرفتی کهن در برخی حوزه‌ها به این نتیجه

برسیم که هیچ يك از عناصر اصلی دانش مورد نظر، نه تنها قابل نقد و رد نیست، بلکه بسیار هم مفید و اثربخش است. ولی به سبب غفلت در برهه‌ای از زمان، آن معرفت به حاشیه رانده شده و لازم است امروز به صحنه فعال علم بازگردانده شود و مورد ترویج و تبلیغ و بهره‌برداری گسترده قرارگیرد. پس کسانی که به طور مطلق با همه دستاوردهای معرفتی کهن، صرفاً به سبب کهن بودنشان، قبل از آنکه آنها را مورد بازخوانی و نقد علمی مجدد قرار دهند، برخورد حذفی می‌کنند، به شدت در اشتباه‌اند.^{۱۵} کسانی هم که به سبب اثربخشی و کارآمدی دستاوردهای کهن در زمان خودشان، بر ضرورت حفظ دستاوردهای سنتی و کاربست آنها برای حل مسائل مستحدث و نوظهور پای می‌فشارند، به شدت در اشتباه‌اند. صراط مستقیم برخورد با دستاوردهای کهن، نقد عالمانه آنهاست، نه پذیرش یا رد مطلق.

بنابراین، یکی دیگر از راهکارهای توسعه علم، بازخوانی و پالایش دستاوردهای معرفتی از آغاز تا امروز است؛ اعم از سنتی و مدرن و پسامدرن. در جریان این بازخوانی و پالایش دو اتفاق خواهد افتاد:

۱. حذف آموزه‌های غیرمفید؛ ۲. احیا و تجدید حیات آموزه‌های مفید.

افزودن این نکته نیز مفید است که در جریان احیا و تجدید حیات دستاوردهای معرفتی، گاه ممکن است با تک‌واحد‌های علمی‌ای مواجه شویم که دو عنصر از سه عنصر اصلی آن و حتی بخشی از عنصر سوم (یعنی دلیل) حتی امروز نیز مقبول و قابل دفاع است، اما بخش دیگر دلیل، در برخی آموزه‌ها، که ناظر به توضیح چگونگی اثربخشی است، نادرست یا ناقص است. در این موارد می‌توان با استفاده از دستاوردهای معرفتی جدید، به ویژه در حوزه علوم طبیعی، علاوه بر احیا و تجدید حیات، اقدام به نوسازی و بهسازی نیز کرد.

۳. نوپژوهی

پس از بازطراحی هندسه نیازها و هندسه پرسش‌ها، از يك سو و بازخوانی و پالایش و نوسازی و بهسازی دستاوردهای معرفتی، از سوی دیگر؛ نوبت به نوپژوهی می‌رسد.

نوپژوهی یعنی: ۱. تلاش برای یافتن پاسخ یا راه‌حل برای پرسش‌ها یا مسائل و مشکلات مستحدث و نوظهور؛ ۲. تلاش برای یافتن پاسخ یا راه‌حل بهتر برای پرسش‌ها یا مسائل و مشکلات (اعم از مستحدث و غیرمستحدث)؛ ۳. تلاش برنامه‌ریزی شده برای تولید پرسش‌های جدید به

۱۵. برای آشنایی با برخی از موارد این خطا مراجعه کنید به: دارو مسئله پزشکی قرن، نوشته دکتر جلال مصطفوی کاشانی.



عنوان پیش نیاز تولید و توسعه علم.

۴. سازمان مورد نیاز برای توسعه علوم

ناگفته پیداست تحقق راهکارهای مذکور از عهده فرد خارج است، لذا يك سازمان یا تشکیلات باید عهده دار عملیاتی کردن آن باشد. سازمان پیشنهادی این جانب برای توسعه علوم دارای دو شاخه مجازی و حقیقی است. شاخه مجازی شامل کلان گروه های تخصصی علوم است. شاخه حقیقی شامل يك تشکیلات رسمی مدیریت علم و متناظر با کلان گروه های تخصصی است.

۴-۱. شاخه مجازی سازمان توسعه علوم (کلان گروه های تخصصی علوم)

کلان گروه های تخصصی، مجموعه ای از چند کلان گروه تخصصی به تعداد اعضای هندسه علوم است. و هر کلان گروه، مجموعه ای از متخصصان و گروه های تخصصی پراکنده است که در قالب يك تشکیلات مجازی (که به صورت يك نرم افزار یا بانک اطلاعاتی خاص طراحی خواهد شد) و براساس هندسه مسائل علم مورد نظر، بازسازمان دهی می شود. در پرتو این بازسازمان دهی است که از نتایج فعالیت های علمی و خود هر فرد حقیقی یا حقوقی در راستای توسعه علم استفاده خواهد شد. توضیح اینکه امروزه فعالیت های علمی بسیاری در هر يك از شاخه ها و زیرشاخه های علم در سراسر جهان انجام می شود. لذا اگر طرح جامع توسعه علوم، براساس موارد ده گانه مذکور یا هر طرح جامع مصوب دیگر، وجود داشته باشد، می توان از نتایج فعالیت های علمی موجود، به کمک بانک اطلاعات مورد نظر، در راستای تحقق هر يك از بخش های طرح جامع توسعه علم بهره برداری کرد. البته ممکن است در این رصد علمی شاهد موارد مغفول نیز باشیم که می توان آنها را از طریق سفارش مطالعات علمی جبران کرد.

۴-۲. شاخه حقیقی سازمان توسعه علوم

برای ایجاد و هدایت و رهبری شاخه مجازی توسعه علوم که تشکیلاتی بسیار گسترده خواهد بود، به يك سازمان بسیار کوچک^{۱۶} حقیقی نیاز داریم. اجزای این سازمان متناظر با کلان گروه های تخصصی ابرسازمان مجازی توسعه علوم است. در رأس هر جزء از شاخه حقیقی سازمان توسعه

۱۶. بزرگی و کوچکی امور نسبی اند؛ لذا وقتی قید «بسیار کوچک» برای شاخه حقیقی سازمان توسعه علوم به کار می رود، در مقایسه با گستره و عظمت و پیچیدگی شاخه کلان گروه های تخصصی است.

علوم يك کارشناس ارشد که رشته‌اش مهندسی و مدیریت همان رشته کلان‌گروه تخصصی است قرار می‌گیرد تا بتواند مجموعه شرح وظایف و مأموریت‌های ناظر به هدایت و رهبری کلان‌گروه‌های علمی مجازی را طراحی و اجرا کند.

ناگفته پیداست، علاوه بر کارشناس ارشدی که در رأس هر کلان‌گروه تخصصی حضور دارد، به تعداد ریزتخصص‌های هر رشته تخصصی به کارشناس ارشد متناظر با ریزتخصص‌ها نیاز است. و در کنار مجموعه کارشناسان ارشد، تعدادی کارشناس، به عنوان دستیار کارشناسان ارشد لازم است.

نکته پایانی

هرچند ایده پیشنهادی حاضر ممکن است برای برخی و شاید بسیاری، بسیار بزرگ و در نتیجه غیرممکن، پرهزینه و دیربازده به نظر آید، نکته اینجاست که مقوله علم، امروز از نظر کمی و کیفی به قدری بزرگ و پیچیده شده که مهار و مدیریت آن واقعاً نیاز به ایده‌های جسورانه و طرح‌های بزرگ در حد ابرطرح و انسان‌های جسور و خلاق و خستگی‌ناپذیر دارد.

واقعیت این است که توسعه و پیشرفت و ترقی در بعد تمدنی، به ویژه رهبری تمدنی که انقلاب اسلامی و نظام برخاسته از آن و حوزه‌های مقدس علمیه مدعی آن‌اند بدون زیرساخت علمی محکم و قوی ممکن نیست. دستیابی به این زیرساخت علمی بدون اشراف بر دانش زمان نشدنی است. و دانش زمان به این سادگی‌ها تسلیم هر کس نمی‌شود.

بنابراین، کسانی که مدعی شعارهای بزرگ‌اند یا در زیر پرچم مدعیان شعارهای بزرگ سینه می‌زنند، لازم است خود را برای کارهای بزرگی که با ایده‌ها و شعارهای بزرگشان تناسب دارد آماده کنند. دین مبین اسلام، اساساً دین بزرگی است، بلکه بزرگ‌ترین دین و دین خاتم است؛ لذا حامل ایده‌ها و آرمان‌های بزرگ بشری و تاریخی است. حوزه‌های مقدس علمیه جهان اسلام نیز که مدعی تفقه در این دین، و ابلاغ و اجرای این دین‌اند، باید خود را در تراز عظمت این دین و رسالت پیامبرش قرار دهند. امروز کف این تراز حضرت امام خمینی (رض) است. پس کسانی که مدعی راه اویند، از کارهای بزرگ نهراسند و عملاً اثبات کنند که پیرو واقعی آن پیر و رهبر معاصرند.

البته برای آنکه از عظمت و بزرگی کارها نهراسیم یا کمبود امکانات و بزرگی هدف و کثرت موانع ما را مأیوس نکنند، می‌توان در اندیشه، بزرگ بود و در عمل، از بخش‌های کوچک کار شروع کرد؛ و امیدوار بود که: «...إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد: ۷).

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. امام خمینی (رض). صحیفه امام: جلد ۲۱.
۳. باربور، ایان. علم و دین. بهاءالدین خرمشاهی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. چاپ نهم (۱۳۹۳).
۴. بحار الانوار (جلد ۱). محمدباقر مجلسی. بیروت: دار احیاء التراث العربی. ۱۴۰۳ ق.
۵. حکیمی، محمدرضا؛ حکیمی، محمد؛ حکیمی، علی. الحیاة: جلد اول. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. بی تا.
۶. خاکبان، سلیمان. درآمدی بر اسلام، توسعه و ایران. قم: حضور. ۱۳۷۵.
۷. خامنه‌ای، سیدعلی. بیانات در دیدار دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد. ۱۳۸۶/۰۲/۲۵. دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای.
۸. دائرة المعارف بریتانیکا (متن اصلی).
۹. دوران، ویل. تاریخ تمدن. نسخه الکترونیک فارسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. ویرایش دوم: چاپ ششم (۱۳۷۸).
۱۰. طباطبایی و مطهری. اصول فلسفه و روش رئالیسم. قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم). بی تا.
۱۱. عباسیان. جزوه اقتصاد خرد و کلان (کده ۲۰). شرکت مطالعات اقتصادی آریاسهم. بی تا.
۱۲. گلوور، دیوید و استرابریج، شیلاف و توکل، محمد. جامعه‌شناسی معرفت و علم. شاپور بهیان و... تهران: سمت ۱۳۸۳.
۱۳. مصطفوی کاشانی، جلال. دارو مسئله پزشکی قرن. تهران: کیهان. ۱۳۶۷.
۱۴. مطهری، مرتضی. بیست گفتار (پرسش‌های دینی). قم: صدرا. چاپ ششم (۱۳۶۹).
۱۵. مطهری، مرتضی. ولاء و ولایتها. بی جا. بی تا.
۱۶. مفاتیح الجنان. حاج شیخ عباس قمی. قم: نگین. چاپ سوم (۱۳۸۷).
۱۷. هانتینگتون، ساموئل پی. برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی. محمدعلی حمیدرفیعی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی. ۱۳۷۸.